

«قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن  
ظلمات است پتیس از خطر گمراهی»  
«کمال صدق محبت به بین نه نقص گناه  
که هر که بی‌هتر افتد نظر به عیب کند»  
«حافظ»

حافظ، این رند عالم سوز

ارسال التمثیل در شعر فارسی قدمت بیش از هزار سال دارد و دهان به دهان و سینه به سینه و نوشته به نوشته از دوران ساسانیان و شاید قبل از آن به ما ارث رسیده است. ظهور دین مبین اسلام و آئین‌رهای بخشش و ادب‌تازیان بر گستردگی این موارد افزود. بدون شك ایرانیها و شعرا از قرآن کریم و کلام خدا سودهای فراوان جسته‌اند به طوری که بعضی از سروده‌ها در حاشیه و از قیل کتاب آسمانی به جاودانگی رسیده‌اند. زبده‌ترین شعرا مانند ناصر خسرو، مولوی، عطار، سنایی، عراقی، سعدی به شهرت بی‌مانند و خاصی دست یافته‌اند که آوازه و وصیت آنان در دنیای کنونی نیازی به بازگو کردن ندارد. آنان با کلام جاودانه خدا آشنایی کامل داشتند و حدیث و روایت را نیکو می‌دانستند

درس می‌گفتند ولی تدریس آنان ملاحظت و کتشت و ظرافت و جذبه درس کسی را که مقصود ماست نداشت. همه نام‌آوران گفته‌شده در دستور قبل متقدم بر اویند و هر چند که گفته‌اند «الفضل للمقدم» اما این رند عالم سوز بر آوازه کسی است که دوستش «محمد گلندام» او را چنین به ما می‌شناساند... او بی‌تکلف مخلص این کلمات و متخصص این مقدمات ذات ملک صفات «مولانا الاعظم السعیدالمرحوم الشهید<sup>(۱)</sup>» مفخر العلماء استاد نحاریرالادبای معدن اللطائف الروحانیة، مخزن المعارف سبحانیة شمس‌اللملة والذین محمد الحافظ الشیرازی بود» این گفته اغراق و مبالغه نیست، توجه فرمائید به گفته‌های بعدی جامع دیوان او... [اشعار آبدارش رشک چشمه حیوان و نبات افکارش حور و ولدانست... ابیات دلاویزش ناسخ سخنان سبحان و منشآت لطف آمیزش... مذاق عوام را بلفظ شیرین کرده... در هر واقعه سخنی مناسب حال گفته و برای هر معنی لطیف غریبه انگیزخته و معانی بسیار به لفظ اندک خرج کرده... کلمات فصیحش چون انفاس مسیح دل مرده را حیات بخشیده... لاجرم رواجل غزلهای جهانگیرش در

اندی مدتی باقصای ترکستان و هندوستان رسیده... سماع صوفیان بی‌غزل شورانگیز او گرم نشدی و مجلس می‌پرستان بی‌نقل سخن ذوق آمیز او رونق نیافتی... اما به واسطه محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوا و احسان و بحث کشف و مفتاح... گاه دین پناه مولانا و سیدنا استاد البشر قوام‌اللملة والذین عبدالله‌اعلی‌الله درجانه در اثناء محاوره گفتی که این فراید فواید را همه در یک عقد می‌باید کشید و این غرر در را در یک سلك میباید پیوست تا قفله جید وجود اهل زمان و تیممه و شجاع عروسان دوران گردد...<sup>(۲)</sup> توجه به مقدمه جامع دیوان ما را با خواجه شیراز در چند وجه آشنا می‌نماید، اول و اهم آن دلاویز بودن اشعارش که لطایف و ظرایف را با معانی بسیار و لفظ اندک گفته است و سروده‌هایش را تابش سخنان سبحان<sup>(۳)</sup> دانسته‌اند. دوم از او زمانه و روزگار و به غدر اهل عصر واقف بود. سوم او خشت زیر سر و پای بر هفت فلک داشت. ریا ستیز و با هر چه رنگ تعلق می‌پذیرفت آشتی ناپذیر بود. عالمان ظاهر ساز و بی‌عمل را رسوا و با ستم پیشگان حکومتگر در مبارزه بود. برای او خاک با افلاک بی تفاوت بود آنچه برایش نام بود، تنگ محسوب می‌شد و هر آنچه تنگ بود نام مردم‌دار بود. و برای مردم می‌زیست و کلام آخر اینکه او مردی سیاسی و شاعری بود که دل دردمند داشت، درد اهل زمانه، درد مردم کوچک و بازار و می‌فرمود که:

سبب مهرس که چرخ از چه سفله‌پرورد شد  
که کام بخشی او را بهانه‌ها بی‌سببی است.  
او باطن غزلیاتش برای مردم و در دفاع از آنان بود و شخصی نبود که به گفته ناصر خسرو:

من آنم که در پای خورکان نریزم  
مرا این قیستی در لفظ دری را  
جهت دولتمداران و صاحبان زور گفته و سروده باشد. بدون اینکه قصد باشد از مقام شامخ و بی‌مانند ستارگان غروب ناپذیر ادب ایران یعنی دیگر سرایندگان قدر اول این سرزمین جاوید کم شود، لازم است گفته شود حافظ جایگاهی ویژه با توجه به موارد فوق‌الذکر دارد.

حافظ قرآن‌بودنش و تدریس و بحث کشف و کشف آن، او را با علم قرآن و اسلام و کلام جاودانه خدا به مرحله‌ای از بلوغ فکری و گستره بی‌پایان دریای علم و ادب آشنا نمود که می‌توان گفت بی‌نظیر است.

یقین دارم او سالهای شاگردی را بی‌وقفه و خستگی ناپذیر، به خواندن گذرانید، کشف زمخشری، مرصادالعباد،

● در باره غزلی از خواجه شیراز

# که گفته اند نکویی کن و در آب انداز

■ سروش کاظمیان - اسفراین

■ ... باید به شاگردان مدارسمان تفهیم کنیم که کشور خودمان دراصل

خاستگاه اکثر نوشته‌های نویسندگان خارجی است.

کلیله و دمنه قرن‌ها قبل از قلعه حیوانات جورج اورول نوشته شد و «دیوان شرقی گوته»

متاثر از حافظ است و «مانده‌های زمینی» آندره ژید

نظر به تمامی شعرای ایران دارد و...



متنظ الطیر، شاهنامه، مثنوی، گلشن راز، بوستان و گلستان، غزلیات سعدی، سوانح خواجه احمد غزالی، تمامی آثار ابن سینا، کلیله و دمنه، رساله عقل سرخ، رساله عشق و عقل، دیوان خاقانی و دیوان نظامی و آثار دیگرش را بدون استثناء و تمامی دواوین شاعران تازی را خوانده بود. از کلام خدا و نهج البلاغه حضرت امیر که بگنجد، حافظ وقتی به شاهنامه می‌رسد هوای دیگری دارد. توجه کنیم به نوشته استاد دکتر محمد امین ریاحی در کتاب با ارزش «گلگشت» که می‌فرماید: «به طوری که در جای دیگر در بحث از چهره ممتاز حافظ» گفته‌ام شاعران قرن پنجم و ششم و هفتم (به استثناء خاقانی) به شاهنامه و قهرمانان آن بی‌مهر بودند. اما حافظ یک ایرانی پای بند به سنتها و دلبسته گذشته‌هاست و اشاراتش به داستانها و قهرمانان شاهنامه مؤید این نظر است. حافظ آنجنان تحت تأثیر شاهنامه و غرق اندیشه‌های ایران کهن است که هر وقت به ماه نو در آسمان می‌نگرد یا در راز اختران کهن سیر تامل می‌کند، بی‌اختیار ماه تورا رمز افسر «سیامک» و طرف کلاه «زو» می‌بیند. داستان بیژن و نیزه ضمیر اوست آنجا که دست ظلم دراز است و او خود را مثل بیژن در چاه افراسیاب حس می‌کند، چشم به راه تهمت دارد. برای نجات مردم و کشور به یاد «رستم» قهرمان جاویدان راهایی بخشش ایران می‌افتد و با اشاره به داستان بیژن و نیزه می‌سراید:

«سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل  
شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی»  
اهمیت و توجه حافظ به قهرمانان شاهنامه وقتی روشن‌تر می‌شود که به یاد بیاوریم قهرمانان باستانی در «ادبیات خاص» در فاصله عصر فردوسی و حافظ محبوب نبودند یا فراموش شده بودند و اگر شاعران ستایش‌پیشه جابلسی، یادی از آنها می‌کردند، از آنان به عنوان کفار نام می‌بردند. فردوسی بسیار جاها پندها و داستانها را از زبان دهقانان (یعنی آزادگان و نجیب‌زادگان ایرانی) نقل می‌کند که حافظان میراث کهن فرهنگی و مظهر خرد و ژرف بینی بودند حافظ هم مضمونی را با این تعبیر از او وام گرفته است.<sup>(۴)</sup>

بهر تقدیر در ادامه به مورد دیگری می‌رسیم. خواجه مادر غزلی به مطلع:

ای نسیم سحر آرمگه یسار کجاست  
منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست

تا بیت چهارم که می‌فرماید:

آنکس است اهل بشارت که اشارت داند  
نکنه‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست<sup>(۵)</sup>

با این بیت تمامی مقامات و علوم صوفیه و مراحل سلوک را به یاد می‌آورد. هر چند از صوفیه بیزار است و با آنها در ستیز ولی عارف و رند و ملاطی بودنش چنین است که آنچه را که «آن» دارد انتخاب نماید و غث را از نمنین بردارد. آیا غیر از دیده و خواننده‌هایش به رساله نهج‌الخاص ابومنصور معمر بن احمد بن محمد بن زیاد اصفهانی متولد سالهای ۳۳۵ و ۳۳۹ هـ قوت رمضان ۴۱۸ در اصفهان<sup>(۶)</sup>

نظر داشته شخصی که با وجود حنبلی بودن بر ایباتی چند از شهید منصور حلاج شرح می‌نویسد<sup>(۷)</sup> که می‌بایست در نظر حافظ غیر از صوفیان ریایی باشد. در خصوص علم اشارت از بحثی که ابوبکر کلابادی در باره علوم صوفیه در کتاب «التعرف» پیش کشیده، می‌توان سود جست: کلابادی در باب سی و یکم از کتاب خود اقسام علوم صوفیه را ذکر می‌کند، وی به طور کلی از این علم یاد می‌کند. اولین آنها که اصل همه علوم است علم توحید است... و بالاخره در ورای این علوم، علوم خواطر و علوم مشاهدات و مکاشفات است. و این علوم مختص صوفیه است و به آن علم «اشارات» گویند<sup>(۸)</sup> علت اینکه این علم را علم اشارت خوانده‌اند، اینست که مشاهدات دل و مکاشفات سر را نمی‌توان علی‌التحقیق به عبارات درآورد، بلکه این مشاهدات و مکاشفات را با مغالزات و مواجید می‌توان آموخت و هیچ کس نمی‌تواند آنها را بشناسد، مگر کسی که

به آن احوال نزول آورده و به آن مقامها فرود آمده باشد<sup>(۹)</sup> به زودی زبان مفسران وارد زبان تصوف شد. بسیاری از سخنان کوتاه (اشارات) مشایخ صوفیه در قرن سوم مربوط به همین معانی است<sup>(۱۰)</sup> گفتیم که در دوران تلمذ شبانه روز مشغول درس و یادگیری بود و این گفته را در جای جای دیوانش می‌توان یافت. بحث تأثیر شاهنامه را ادامه می‌دهیم. نظری به کتاب ارجمند بوستان به ما میگوید که چقدر فاصله است، در خصوص مراتب یاد شده بین شیخ اجل سعدی و لسان‌العقبی. به مطلع قصیده معروف شیخ بنگرید در زوال خلافت بنی عباس:

«آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین  
بزروال ملک مستعصم امیرالمؤمنین»<sup>(۱۱)</sup>  
خود قیاس کنید، به مطلب پی خواهید برد. می‌دانیم که ایرانیان بسیار بسیار از خانواده‌های بنی امیه و بنی عباس متفرقند. آنگاه موضوع دستگیرتان خواهد شد. آیا شما دردیوان حافظ چنین موردی را سراغ دارید. خوشبختانه خیر. صحبت از مثلها و مثل سازه و ارسال التمثیل بود و اینکه چطور این مثلها وارد شعر شما گردیده، آیا این امثال ریشه آریایی و ایرانی دارد، آیا از زبان سانسکریت داخل گردیده یا از لسان تازیان برگرفته شده و یا از کلام الله مجید به وام اخذ گردیده؟

نمی‌دانم. اما میل به دانستن و اینکه در اصل چه بوده خاطر مرا مشغول کرده و خواهد کرد. کتب ارزنده‌ای چون «امثال و حکم» علامه روانشاد و زنده یاد میرزا علی اکبرخان دهخدا، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، احادیث مثنوی علامه فروزانفر، ارسال المثل در مثنوی از آقای علیرضا منصور موید و سایر کتب با ارزش برای منظور نهایی نگارنده شمر نم‌واقع نشد. این مثل سائر مثلی نیست جز «نکویی کن و در اب انداز» قبل از اینکه به اصل مطلب پرداخته شود بهتر است به زبان و سحر کلام و ترصیع و پرداخت و تلمیح و پرتو اعجازانگیز خواجه شیراز توجه شده و گفتنی‌های لازم به عرض برسد تا زمینه برای گفتار بعدی آماده گردد. جهت ادای مطلب، بهترین نوشته از آن استاد محمدرضا شفیعی کدکنی است «حجم غزلهای خواجه و مقایسه آن با ساهای نسبتاً دراز شاعری او نشان می‌دهد که وی در هر سال بیشتر از ده غزل نگفته و پیداست که در این فاصله‌ها او جز پرداختن به همین حجم نسبتاً اندک غزلهای کاری هنری و شعری نداشته است. بی‌گمان این دیرپسندی و پرداخت غزلهای که در طول زمان انجام گرفته در همه جوانب خلافت شعری او، آثار خود را بجای گذاشته است یا به تعبیر دیگر می‌توان در شعر او آثار این دگرگونی میانی جمال‌شناسی را از دیدگاه‌های مختلف بررسی کرد، در همه عناصر سازنده شعر، از اندیشه و حوزه عاطفی شعر گرفته تا تصاویر و انتخاب کلمات و موسیقی شعر<sup>(۱۲)</sup> حال در همین زمینه با دیدی متفاوت بنگریم به نوشته دکتر محمد امین ریاحی و چقدر خوب تصویر شده است. مرا سحر کرده این نوشته استاد: «شعر حافظ عالمی «انثیری» دارد درست مثل رویایی که می‌بینیم در باغی هستیم، گاهی فکر می‌کنیم باغ بهشت است، در همان حال خانه ایست که بازها کرده‌ام، هم حافظی شیراز است که در آن با دوستان همدل و هم‌زبان آنها کرده‌ایم، آنجا کسی را می‌بینیم که هم، خیال آموزگار مهربان سالهای کودکی است، هم پدرمان است، هم آن یار عزیز است که سالها پیش به ابدیت رسیده، هم آن هرزومی است که در یک سنگر مورد هجوم و ظلم دشمن واحدی بودیم و هم خود حافظ است که شعر خویش را برای ما می‌خواند، حالی داریم که بیم و امید، غم و شادی، لذت و درد بهم آمیخته است»<sup>(۱۳)</sup> حافظ عصاره تمامی شعرای پیش از خویش و همعصر خود است و هم الگوی تقلید ناپذیری است برای متاخرین خود. در کارگاه دیده این پیکر تراش شعر همه اشیاء، اجسام، کلمات، حروف، واژه‌ها و سبکها دیگر گونه شده به لونی و نوعی از والایی و اوج و رفعت می‌رسند که جز اعجاز کلام دیگری را

نمی‌یابیم تا بگویم. هر چند مواد اولیه و به اصطلاح خام در کارگاههای دیگر نیز قالب زده شده‌اند. این نبوده و «آن» نداشتند. اما استاد و بوت و این قالب و کارخانه چیزی و رای قبلی است فخامت کلام و برکشیدگی معنی در گستره بس بی‌پایان به پیش می‌رود:

خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم  
به صورت تو نگاری نه دیدم و نه شنیدم<sup>(۱۴)</sup>  
باز گردیم به گفتاری از استاد شفیعی کدکنی که در خصوص حافظ می‌گوید: یکی دیگر از میدانهای تجلی این ویژگی، در هنر او، غلبه بیان ابهامی اوست و هر کس با شعر حافظ اندک آشنایی داشته باشد می‌داند که بزرگترین خصیصه هنر او، در دیدار نخستین، برداشت زنده و خلاق اوست از ابهام. و این اطلاع او از میدانهای اندیشه و حالات و مقامات عرفانی است که مایه گسترش خلافت شعری وی می‌شود<sup>(۱۵)</sup>

حافظ به استقبال غزلهای زیادی از شعرای پیشین خود رفته و سربلند بیرون آمده. او کل سروده قبلی را ویران کرده و طرحی نو انداخته. به طوریکه غزل تراش خورده در کارگاه این صراف سخن تابندگی و درخشش خاصی یافته است، ولی بدا به حال شعرایی که خواسته‌اند کاری هم‌پایه او به انجام رسانند. جهت اثبات عرایض خویش نمونه‌هایی می‌آوریم بنگرید و قضاوت کنید:

رودکی:  
هم به خم اندر همی گدازد چونین  
تا به گه نوبهار و نیمه نیشان  
آنگه اگر نیمشب درش بگشایی  
چشمه خورشید را بینی تابان<sup>(۱۶)</sup>  
حافظ:

به نیمشب اگرت آفتاب میباید  
زروی دختر گلچهر رز تقاب انداز<sup>(۱۷)</sup>  
عراقی:  
ساقی می‌مهر ریز در کام  
بنسبا بشب آفتاب از جام

عراقی:  
به یک گره که دو چشمت بر ابروان انداخت  
هزار فتنه و آشوب در جهان انداخت  
حافظ:

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت  
به قصد جسان من زار ناتوان انداخت  
جهت برهیز از اطاب کلام و اطاله مقال به همین موارد بسنده شد. سببسته‌ترین مورد اثبات فخامت و ولایی سخن حافظ را از دکتر رکن الدین همایونفرخ و از کتاب «حافظ خرابانی» مثال می‌آوریم.

دکتر همایونفرخ شخصی وارسته و ملاطی را به نام «قطب‌الدین بختیار کاکلی اوشی» که متولد ۵۲۸ هـ ق می‌باشد و در چهاردهم ربیع الاول ۶۳۴ در گذشته بمامعرفی و ثابت می‌کند که خواجه حافظ به اشعار او در سرودن غزلهایش نظر داشته، والحق که به خوبی از عهده این کار برآمده است. غرض و حرف بر سر سحر کلام حافظ و دگر گشت و نورانی شدن و درخشیدن واژه‌ها در دست اوست. بنگرید نخست به شعر قطب‌الدین کاکلی که در اصل مواد خام است در دست خواجه...

قطب‌الدین بختیار:  
دلربایی که نظر در همه اشیاء می‌کرد  
غائبانه نظر لطف سوی ما می‌کرد  
بی‌گمان بال و پر جمله ملایک می‌سوخت  
گر برایشان همه یک راه تجلا می‌کرد  
از تر و خشک دو عالم اثری کی می‌ماند  
آتش عشقش اگر جای بهر جا می‌کرد  
آن نگار از دل ما آینه‌ای ساخت نخست  
چهره خویش در آئینه نماشا می‌کرد  
چون توان دید در این روز رخس حیرانم  
که چرا و عسده امروز بفردا می‌کرد

آنکه از قدرت خود صورت ما نقش کشید  
خویشتر را که نهان بود هویدا می کرد  
قطب‌الدین سَرْدو عالم بگل ماست نهان  
گر بُدی جم طلب جام خود از ما می کرد<sup>(۷۸)</sup>  
حافظ بدون شک با توجه به این غزل بهترین و  
عرفانی‌ترین غزل خود را سروده است که به لحاظ پرهیز از  
طولانی شدن کلام ایبائی چند را از غزلش به عنوان نمونه  
می آورم.

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد  
و آنچه خود داشت ز بیگانه تما می کرد  
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است  
طلب از گمشدگان ره دریا می کرد  
بیدلی در همه احوال خدا با او بود  
او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد  
گفتمش سلسله زلف بستان از پی چیست  
گفت حافظ گلهی از دل شیدا می کرد<sup>(۷۹)</sup>  
دکتر شفیعی کدکنی در فصل این کیمیای هستی  
تکامل میانی موسیقایی شعر حافظ را چنین بیان  
می کند. الف - موسیقی طرحهای آوایی نظام  
موسیقایی شعر حافظ بیشتر بر سوازیهای  
آوایی و توزیع خوشه‌های صوتی در طول بیت استوار است.  
تکرار صامت‌ها و مصوتهای مشترک در زنجیره مصراع یا  
بیت، عامل اصلی ایجاد نظام موسیقایی در شعر اوست.  
آنچه به عنوان یک اصل در سراسر دیوان او قابل بررسی  
است، رابطه‌ای است که میان قافیه وردیف و دیگر کلمات از  
لحاظ تشابه صوتی یا وحدت آوایی وجود دارد. تا آنجا که  
می توان گفت در بیشتر موارد کلید اصلی در شکل‌گیری  
نظام آوایی بیت را مشخص‌ترین حرف از حروف قافیه را  
تشکیل می دهد. مثلا اگر در قافیه حرف [د] دارای تشخیص  
صوتی باشد، صامت‌هایی از نوع (د) یا نزدیک بدان از قبیل  
(ت/ط) با بسآمد چشم‌گیری در طول بیت تکرار می شوند و  
نظام موسیقایی کلمات را به وجود می آورند.<sup>(۸۰)</sup>  
حال با توجه و مرور به گفته‌های قبلی معلوم می شود که  
چگونه و از چه روی، شعر او (حافظ) مورد اقبال قرار گرفته  
می گیرد و خواهد گرفت. کار حافظ ریزه کاریهایی دارد که  
مختص خود اوست.

در سطور قبل ذکر شد که وی در سال بیشتر از ده غزل  
نگفته، جرح و تعدیل و سایر مواردی که روی غزل انجام  
می داد، غزلش را ناب، زلال و سکرآوری می کرد تا جایی که  
خود و اشعارش جاودانه شدند. در آغاز سخن از ارسال  
المثل و مثل سائره ذکر به میان آمد و این نوشته نیز در اصل  
بر همین امر استوار است، به طوریکه گفته شد کلمات در  
دست خواجه مثل موم نرم و قابل شکل‌گیری هستند. او که  
حافظ قرآن است بهره‌ای عظیم و سودی گران از این امر  
برده است و توانسته در سایه احاطه بر کلام خدا بر اعجاز  
قرآن وقوف یابد. جای جای دیوان او نمودار این اطلاع  
است که شاخص شعر او و امتیازش بر دیگران است.  
مارست حافظ در کلام حق به او وجه تمایزی بخشیده است  
که سایرین فاقد آن هستند. او با آگاهی کاملی که بر  
موسیقی، علم هیئت و نجوم و زبان تازیان دارد، عارفی  
دلسوخته، زندی عالمسوز و گدایی است که پای بر فرق  
هفت فلک دارد. ایهام، هنر اوست که دیگران حتی به گرد  
راهش نیز نمی رسند. از رسوم و سنن قدیمی نیک آگاه بوده و  
اطلاع کامل دارد. بعضی مواقع استعاره و تشبیهات انسان  
را به اعجاب و آمی دارد. به این دو مورد توجه فرمایید:  
در کمینگاه نظر با دل خویشم جنگ است  
زایرو و غمزه او تیر و کمانی به من آر  
ماه خورشید نمایش ز پس پرده زلف  
آفتابیت که در پیش سحابی دارد<sup>(۸۱)</sup>

این غزل از کیست؟

سنوالی که برایم پیش آمد از بیت غزلی شروع شد که  
اینست (که گفته اند نکویی کن و در آب انداز) جوابی برای

پرشش خود نیافتم و همان طوریکه عرض شد کتب مورد  
مطالعه نتوانست جواب مقتضی را ارائه نماید تا روزی که  
مرحوم دکتر یثا الله شگری جوان کار به یادمانندی خود را  
انجام داد ولی حیف که نتوانست نمره کارش را ملاحظه  
کند. دکتر یثا الله شگری دیوان سراج‌الدین قمری را  
تصحیح و تنقیح و چاپ نمود. این کتاب رساله دکترای آن  
مرحوم به راهنمایی مرحوم دکتر سیدحسن سادات ناصری  
بود که به قول خواجه:

نظیر خویش ینگذاشتند و بگذشتند  
خدای عزوجل جمله را بیامرزاد<sup>(۸۲)</sup>  
دیوان سراج‌الدین قمری آملی در سال ۱۳۶۸ به همت  
انتشارات معین در دسترس همگان قرار گرفت. نگارنده پس  
از مطالعه، شباهتهای باور نکردنی بین سروده‌های این  
شاعر نیمه دوم قرن ششم و ربع اول قرن هفتم با حافظ  
مشاهده نمود که به مواردی از آن اشاره می شود و سپس به  
اصل مطلب می پردازد. سراج‌الدین قمری آملی: ۱- غزل  
شماره ۲۱ به مطلع:

مجموع لب تو شکر آمد  
فهرست خط تو عنبر آمد  
حافظ:

عشق تو نهال حیرت آمد  
وصل تو کمال حیرت آمد

۲- غزل شماره ۳۲. که شک ندارم و قطعاً و یقیناً خواجه  
آن را دیده و پسندیده و صیقل زده و تراشیده و الماس غزلی  
نوردانی و زیبا تحویل نموده.<sup>(۸۳)</sup>  
قمری:

سپیده دم ز شراب مغانه یاد آرید  
چمن چو سبز شده است از چمانه یاد آرید  
میان لاله و نسرين طرب کنید چون مرغ  
ز قمری غمی اندر میانه یاد آرید  
میان حلقه مجلس چو لعل ناب خورید  
ز ناظران امل بر کرانه یاد آرید  
غزل قمری هشت بیت است و غزل خواجه هفت بیت.  
حافظ غزل ۲۳۶ خود را از مأخذ گفته شده قبلی اخذ کرده و  
فرمود:

معاشران ز حریف شبانه یاد آرید  
حقوق بندگی مخلصانه یاد آرید  
به وقت سرخوشی از آه و ناله عشاق  
به صوت و نغمه جنگ و چغانه یاد آرید  
به وجه مرحمت ای ساکنان صدر جلال  
ز روی حافظ و این آستانه یاد آرید  
ترکیب بند شماره ۱۲ سراج‌الدین قمری:

صاحبم بیا دو چشم خواب زده  
بیا رخی از عرق گلاب زده  
راست چون وعده خود و دل من  
در سر زلف پیچ و تاب زده  
از خط مشک بوی غالیه فام  
طعنه در بوی مشک ناب زده  
وز دل همچو سنگ و آهن خویش  
آتش اندر دل خراب زده  
حافظ:

در سرای مغان رفته بود و آب زده  
نسته پیر و صلاتی به شیخ و شاب زده  
گرفته ساغر عشرت قرشته رحمت  
ز جرعه بر رخ حور و پری گلاب زده  
که کرد اینکه تو کردی به ضعف همت و رای  
ز گنج خانه شده خیمه بر خراب زده  
بیا به میکده حافظ که بر تو عرضه کم  
هزار صف ز دعاهای مستجاب زده

این شباهتها در غزلی از خواجه و ترکیب‌بندی از  
سراج‌الدین قمری به اوج میرسد تنها فرق و اختلاف در  
زمخت و ستبر بودن واژه‌ها (البته بعضی) در ترکیب بند  
سراج و لطافت و زیبایی و نازکی در غزل ناب خواجه است.

سراج در بیت پنجم از گفته خود با قافیه «آب» و ردیف  
«انداز» می گوید:

«سرا به باده فکن يك ره و نکویی کن  
که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز»

غزل لسان‌الغیب را با ترکیب بند سراج‌الدین قمری  
بارها و بارها مقایسه کردم. و جدولی تطبیقی از استعمال  
واژگان برای هر دو تهیه نمودم. نتیجه به دست آمده  
شگفت‌انگیز بود. اما برای اینکه خود را قانع ننموده و برای  
ایجاد خوان‌هایی مثل خودم کاری کرده باشم که ذره‌ای  
بی ارزش در مقابل دنیای بیکران ادب و فرهنگ باشد،  
خواستم بدانم این مثل «نکویی» یا «نکویی» کردن و به آب  
انداختن از کجاست و چگونه بوجود آمده. دریفا و  
صدافسوس از شهر ما و از کتابخانه آن. خودم نیز هر چه  
داشتم، نتوانست آنطور که شاید و باید به من کمک کند.  
ناچار یافته‌ها و توانسته‌های خود را جمع آوری کرده در طبق  
اخلاص گذاشته و تقدیم می کنم. چون: برگ سیزی تحفه  
درویش. اذعان دارم که نتوانستم يك از بینهایت را بگویم،  
ولی امیدوارم سایر علاقمندان را نقطه شروع باشد. ادع  
نمی کنم آنچه را که یافته‌ام درست و بی نقص است. اما  
خوشحالم که این نوشته حداقل کسانی را که در دوره‌های  
مدارس راهنمایی و دبیرستان هستند، به کار خواهد آمد.

تقاضای بخشایش از دانشمندان دارم که تألیفات بالارزش  
آنان را مطالعه و بازبازینه‌های خود را با ذهن و گستره  
فکری خود محاسبه و حلاجی نموده‌ام و اگر برخلاف  
گفته‌ام معذور و همه گونه تکرهش و شمانت را بجان  
می خرم و می گویم این گفته‌ها به اندازه قطره‌ای از قدر و  
قیمت و بها و ارزش آنان و نوشته‌هایشان کم نمی کند.  
سالهای ولادت و رحلت شاعران را از فهرست اعلام  
فرهنگ فارسی حضرت معین استخراج نموده‌ام اختلاف را  
اگر دیده شود، به گردن نمی گیرم در مواردی غیر از این  
یادآوری لازم را می نمایم. ابتدا از ابوشکور بلخی شاعر  
نامی قرن چهارم هجری قمری و همعصر نوح سامانی بنا به  
نوشته دکتر محمد دبیرسیاقی که گفته «بیس مولد او مؤخر  
ازسال سیمصد هجری نیست و این تنها نکته روشن از  
زندگانی اوست» ایبائی می آوریم. وفات او بنا به نوشته  
سعید نفیسی در تعلیقات قابوسنامه ۴۰۱ هجری قمری  
است<sup>(۸۴)</sup> ابوشکور می گوید:

به نیکی شود چشم روشن ترا  
زهر بد بود نیک جوشن ترا  
تو دانی که مردم که نیکی کند  
کند تا مکافات آن بر چند  
مکافات‌ها چندگونه بود  
یکی آنکه کارد همان بدرود  
یکی پسند خوب آمد از هندوان  
بر آن خستوانند ناخستوان  
یکی نیکی آنگه بیفکن براه  
نماینده راه از این به مخواه  
باززانیان و نه ارزانیان  
درم چون ببخشی ندارد زبان  
بدی همچو آتش بود در نهان  
که پیدا کند خویش تن ناگهان  
چنان کن که چون یافتی دستگاه  
بیا مرزش اندر بهوشی گناه  
«ز نیکی همه نیک آید بجای»  
«به نیکی دهد نیز نیکی خدای»<sup>(۸۵)</sup>

پس از ابوشکور بلخی نوبت اسدی توسی است. وفات  
او را در سال ۴۶۵ هجری نوشته‌اند:  
به گیتی جز از دست نیکی میر  
که آید یکی روز نیکی میر  
بدی گرچه کردن توان با کسی  
چو نیکی کنی بهتر آید بسی<sup>(۸۶)</sup>

کرانیت دل خوش به نیکی خویش  
گنه زو بود گر بدآیدش پیش (۲۷)  
پس از اسدی توسی نوبت می رسد به فخرالدین اسعد  
گرگانی که به نظر این بنده او اولین کسی است که این مثل  
را در شعر آورده، اما به صورت مثنوی و وزنی که خاص  
است. جهت آمادگی ذهن خواننده در بعضی مواقع شرح  
لازم به عرض خواهد رسید. اسعد گرگانی سراینده معروف  
«ویس و رامین» است وفاتش در تاریخ ۴۶۶ (ه.ق) اتفاق  
افتاده است. ابیات زیر از اوست و از کتاب ویس و رامین.  
«رفتن رامین به گوراب»:

اگر مهر نوت گشتست پیدا  
کهن مهر مرا مفکن بدیریا  
«نامه ششم اندر نواختن دوست»:

چه باشد گر شدی در مهر بد رای  
نهال دوستی ببریدی از جای  
چو ببریدی دگر باره فروکار  
که پیوسته نکوتر آورد بار  
مقایسه شود محصول این ابیات با مصرع غزلی از  
خواجگه که می فرماید:

درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد  
نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد  
نشانیدن رامین پسر خود را به پادشاهی و مجاور شدن به  
آشگاه تا روز مرگ:

به است از کام نیکو نام نیکو  
تو آن کن کت بود فرجام نیکو  
خنک آن کنش بود فرجام نیکو

خنک آن کش بود هم نام نیکو  
اما بیت مورد خواسته ما: نشستن رامین به تخت شاهی:

به نیکی لاجرم نیکی جزا بود  
کجا او خود به هر نیکی سزا بود  
بکن نیکی و در دریش انداز  
که روزی گشته لؤلؤ یا بیش باز (۲۸)

در دیوان فرخی سیستانی در گذشته به سال ۴۲۹ ه.ق در  
مدح یکی از امرا این بیت دیده می شود

شادباش و به دل همه نیکی یاب  
شاه (۲۹) باش وز خداوند همه نیکی بین (۳۰)  
شاعر بعدی ناصر خسرو است. وفاتش سال ۴۸۱  
هجری قمری است. از اوست:

نیکی بدهد همان جزای نیکی  
بدراسوی او جز بدی جزا نیست  
که اقتباس از آیات ۶۰ سوره مبارکه رحمان و ۳۸  
شوراست (۳۱)

خرد آغاز جهان و تو انجام جهان  
باز گردای سره انجام بدان نیک آغاز  
چمیدن بنیکبست باید که مرد

ز نیکی جرد چون به نیکی چمد  
کسی کو با تونیکی کرد یکبار  
همیشه آن نکوئی یاد میدار

ز نیکان نیک باشی وز خسان خس  
ز دوتان دون شوی و از کسان کس  
چو نیکوئی کنی زان عزیز میخواه

که نیکوئی دو گردد باش آگاه (۳۲)  
از سیرا گر بخود خواری نخواهی  
مکن کاری که باز آرد تباهی (۳۳)

مکن کاری که از نیک و ندامت  
سبه روئی کنی اندر قیامت  
چو در نیکی رضای کردگار است

به از نیکی نگه کن تا چه کار است  
همیشه نیکخواه مردمان باش  
به نیکی کوش و وانگه در امان باش  
ز آموزنده پسند نیک برگیر  
ز نیکی گز بدت افتد مرا گیر

چو بدخواهی بکس از غم بکاهی  
نه بینی هیچ بدگر نیکخواهی  
ز نیکان باش اندر نیکوئی کوش  
مکن نیکی کسی از دل فراموش  
به نیکان عمر ساز برگ خواهد  
بدانرا خلق عالم مرگ خواهد

«مشو کس را بکین خانه برانداز  
که هر کس بد کند یابد بدی باز»  
مگو ناخوش که پاسخ ناخوش آید  
بکوه آواز خوش ده تا خوش آید  
بهین کاری که اندر زندگان نیست

نکو خواهی بکس راحت رسا نیست  
تو گر توفیق داری هم بر آن باش  
نکو خواه و بکس راحت رسان باش (۳۴)  
شاعر ششم، سنایی غزنوی است. فوت او به تاریخ ۵۳۵  
ه.ق اتفاق افتاده است. توجه فرمائید:

آدمی سوی حق همی پوید  
آن نکوتر که شکر او گوید  
چو شدی برتضاه او صابر  
خواند آنگاه مرترا شاکر

شکرگوی از پی زیادت را  
عالم الغیب والشهادة را  
شکر شکر او که داند رُفت  
گوهر ذکر او که داند سفت

او ببخشند هم او ثواب دهد  
او بگوید هم او جواب دهد (۳۵)  
هرچه بستد ز نعمت و نازت  
به از آن یا همان دهد باز (۳۶)

لاجرم حرف آن ز کوه مجاز  
چون صدا هم بدمت آید باز (۳۷)  
شاعر هفتم نظامی گنجوی است وفاتش به سال ۶۱۴  
ه.ق بوده است. ابیاتی از او می آوریم.

نیکی کن و از بدی بیندیش  
نیک آید نیک را فراپیش  
بد با تو نکرد هر که بد کرد  
کان بد به یقین بجان خود کرد

«نیکی بکن و به چه در انداز  
کز چه بتو روی بر کنند باز»  
هر نیک و بدی که در نوائست  
در گنبد عالمش صدائست

با کوه کسی که راز گوید  
کوه آنچه شنید باز گوید  
گفت اگر خیر هست خیر اندیش  
تو شری جز شرت نیاید پیش

آمد آورد پیش خیر فرافز  
گفت گوهر بگوهر آمد باز  
خیر بوسید و پیش انداخت  
گوهری را بگوهری بنواخت

دولت آنجا که راهبر گردد  
خار خرما و خار زر گردد  
بدآید فال چون باشی بداندیش  
چو گفتی نیک نیک آید فرایش (۳۸)

بدان تا چو آهنگ دریا کنیم  
در آن نیک و بد را تماشا کنیم  
که امشب چه نیک و بد آید پدید  
همان روز فردا چه خواهد رسید (۳۹)

شاعر هشتم شیخ فریدالدین عطار نیشابوری است  
رحلتش به سال ۶۱۸ ه.ق اتفاق افتاده او فرماید:  
چرا با کودکی کردم فسون ساز  
که گردد آن فسون آخر بمن باز

دُری کان از صدف آمد بصد ناز  
بدریا افکند خاتون به سر باز  
چو تو با من بیک نعمت کنی ساز  
خداوندت یکی را ده دهد باز

چو بدخواهی بکس از غم بکاهی  
نه بینی هیچ بدگر نیکخواهی  
ز نیکان باش اندر نیکوئی کوش  
مکن نیکی کسی از دل فراموش  
به نیکان عمر ساز برگ خواهد  
بدانرا خلق عالم مرگ خواهد

«مشو کس را بکین خانه برانداز  
که هر کس بد کند یابد بدی باز»  
مگو ناخوش که پاسخ ناخوش آید  
بکوه آواز خوش ده تا خوش آید  
بهین کاری که اندر زندگان نیست  
نکو خواهی بکس راحت رسا نیست

تو گر توفیق داری هم بر آن باش  
نکو خواه و بکس راحت رسان باش (۳۴)  
شاعر ششم، سنایی غزنوی است. فوت او به تاریخ ۵۳۵  
ه.ق اتفاق افتاده است. توجه فرمائید:

آدمی سوی حق همی پوید  
آن نکوتر که شکر او گوید  
چو شدی برتضاه او صابر  
خواند آنگاه مرترا شاکر

شکرگوی از پی زیادت را  
عالم الغیب والشهادة را  
شکر شکر او که داند رُفت  
گوهر ذکر او که داند سفت

«نکو گفت آن حکیم نکته پرداز  
که نیکوئی کن و در آب انداز»  
ز روی کوه لاله خنجر افراز  
ز جرم ابر زاله ناولک انداز (۴۰)

میزن بر روی این گردون ناساز  
که هم گردون بروی تو زند باز (۴۱)  
بتوبه در پشیمان گشته باشد  
همه درویش درمان گشته باشد

بجای هر بدی داننده راز  
بداده باشدش ده نیکوئی باز  
بدی را چون پشیمان گشته باشد  
خدا ده نیکوئی بنوشته باشد

که تا چندان که بد کردم ز آغاز  
بهر یک ده نیکوئی می دهی باز  
که تا از هر بدی اندر ره راز  
جهانی نیکوئی یابی عوض باز

بصد صنعت نکو کردست دمساز  
میگفت (۴۲) آن نکوئی را زخود باز (۴۳)  
از لحاظ تداوم این تحقیق، شاعر نهم می بایست  
سراج الدین قمری املی باشد. اما چون مقصود ترکیب بند  
اوست فعلاً او را به آخر این نوشته وامی گذاریم. پس از او  
نوبت امجدالدین کرمانی در گذشته به تاریخ ۶۲۵ ه.ق  
است. او می گوید.

گر بد باز در حریف گو بد میباز  
نیکی و بدی به خصم خود گردد باز  
«تو نیکی کن و گر بدریا فکنی  
دریاش به موج بر تو انداز باز» (۴۴)

شاعر دهم کمال الدین اسمعیل اصفهانی ملقب به  
خلاق المعانی است. فوت سال ۶۲۵ ه.ق  
«برآب چشمش رحمت کن و مبر آیش  
که گفته اند نیکوئی کن و بآب انداز» (۴۵)

شاعر یازدهم شیخ اجل مصلح الدین سعدی است که  
اندکی بیش از شاعران قبلی جهت روشن شدن بعضی موارد  
در رابطه با فرموده های او گفتار خواهیم داشت. شایان ذکر  
است در پایان نتیجه و محصول کل این نوشته را مورد به  
مورد ارزیابی و نتیجه نهایی را به دست خواهیم داد. فوت  
سال ۶۹۵ ه.ق:

مکن بد که بد بینی از یار نیک  
نروید ز تخم بدی بار نیک  
برانداز بیخی که خار آورد  
درختی برور که بار آورد

نکوکار مردم نباشد بدش  
نورزد کسی بد که نیک افتدش  
اگر بد کنی چشم نیکی مدار  
که هرگز نیارد گز انگور بار

«جزای نیک و بد خلق با خدای انداز  
که دست ظلم نماند چنین که هست دراز»  
توراستی کن و با گردش زمانه ساز  
که مکرهم بخداوند مکر گردد باز (۴۶)

پریشان از جفا میگفت هر دم  
که بد کردم که نیکوئی نکردم  
چو به گشتی طیب از خود میازار  
که بیماری توان بودن دگر بار

منه بر روشنایی دل بیکار  
چراغ از بهر تاریکی نگه دار  
تو نیکی میکن و در دجله انداز  
که ایزد در بیابانت دهد باز (۴۷)

بدی کردند و نیکی با تن خویش  
تو نیکوکار باش و بدمیندیش

تو نیکی میکن و در دجله انداز  
که ایزد در بیابانت دهد باز (۴۷)

بدی کردند و نیکی با تن خویش  
تو نیکوکار باش و بدمیندیش

تو نیکی میکن و در دجله انداز  
که ایزد در بیابانت دهد باز (۴۷)

بدی کردند و نیکی با تن خویش  
تو نیکوکار باش و بدمیندیش

تو نیکی میکن و در دجله انداز  
که ایزد در بیابانت دهد باز (۴۷)

بدی کردند و نیکی با تن خویش  
تو نیکوکار باش و بدمیندیش

تو نیکی میکن و در دجله انداز  
که ایزد در بیابانت دهد باز (۴۷)



# که گفته اند نکویی کن و در آب انداز

جزای نیک و بد خلق با خدای انداز  
که مکرهم بخداوند مکر گردد باز (۷۸)

نکویی کن که مردم نیک اندیش

از دولت و بختش همه نیک آید پیش (۷۹)

تو نیکی میکنی و در دجله انداز. این بیت معروف و مشهور شیخ از حکایتی در منتهیات و داستان شاهي است که اسبش رم کرده. او را بر زمین می‌گوید. طبق گفته شیخ «چوپیش سر نمی‌گردید بر دوش»، طبیعی حادث سلطان را مداوا می‌کند. اما شاه پس از بهبودی به عمد از پزشک معالج خود روی می‌گرداند و به او بی‌التفاتی و بی‌احترامی می‌کند

طیب ناز رحمت و آشفته از بازگاه بیرون می‌رود و تمهیدی دوباره جهت ابتلا به بیماری قبلی و مداوا شده شاه می‌اندیشد. غلام سلطان را گیاهی می‌دهد که در سیستان شاه دود کند و خود از شهر بیرون می‌رود. شاه چون صبح از خواب برمی‌خیزد، به حسب گفته سعدی: «شهنته بامداد از خواب برخاست نه روی از چپ همی گشتش نه از راست» سلطان به طلب پزشک می‌فرستد اما او را نمی‌یابند. بعد می‌گوید:

«بریشان از جفا می‌گفت هر دم

که بد کردم که نیکوئی نکردم»

و سپس ابیات عرض شده در دستور قبل را می‌آورد. نکته شایان ذکر این است که در بین مردم این بیت به این صورت گفته می‌شود.

«چوبه گشتی طیب از خود میازار

چراغ از بهر تاریکی نگهدار»

در حالی که اصل این است «که بیماری توان بودن

دیگر باز» و بی‌نی که باز اهمیت دارد اینست:

«چو باران رفت بارانی می‌فکن

چو میوه سیر خوردی شاخ مشکن»

فرنگیان و غربیان فکر می‌کنند که لباس بارانی ساخته و پرداخته آنهاست و ما ایرانیها در این توهم که بارانی تحفه غرب است (اگرچه بدین صورت استفاده شده در حال نباشد) باید توجه داشت ایرانیها این لباس را در زمان سعدی چگونگی و به چه صورت می‌بافتند و جهت نفوذناپذیری آب از چه مواد استفاده می‌کردند. این سؤال برای من جواب ندارد؛ تا دانشمندی در این باره مرحمتی کرده و اطلاعاتی به دست دهد. بهر تقدیر تا آنجائی که می‌فرماید:

«من این رمز و مثال از خود نگفتم

دری پیش من آوردند سقیم»

و شش بیت بعد آن مصراع معروف خود می‌آورد که شایسته است جهت عرایض بعدی این موارد را در ذهن داشته باشید. هر چند داستان به اختصار عرض شد، اما شاعر بعدی، این بیتی فریومدی است (در گذشته به سال ۷۶۹ هـ.ق):

چو در دنیا نخواهد ماند چیزی

زبید کردار و نیکوکار جز نام

بکسب نیکنامی کوش و نیکی

که نیکو را نکو باشد سرانجام

گر ثواب و عقاب خواهد بود

نیک و بد را مخیری پس ازین

ورید و نیک را جزایی هست

زین دو هریک که بایدت بگزین

یا نیکویی کن و جزایش بیاب

یا بدی کن سزای خویش ببین (۵۰)

شاعر سیزدهم عماد فقیه است (در گذشته به تاریخ ۷۷۲

هـ.ق)، عماد هم عصر حافظ است. از اوست:

گذر ز راه تفقد برین مقام آور

نظر به عین عنایت براین فقیر انداز

مگر که هانف غیب نمود ابرامی

که سایه گرمی بر عماد انداز (۵۱)

شاعر دیگر و چهاردهمین سراینده سلمان ساوجی است (وفات: ۷۷۸ هـ.ق) سلمان همعصر خواجه است و کمی پیرتر از او:

«نظر انداز بر این گفته که ضایع نشود  
گفته اند اینکه نکویی کن و در آب انداز» (۵۲)

شاعر بعدی کمال الدین مسعود خجندی است (در گذشته به سال ۸۰۲ هـ.ق).

کمال هم در زمان خواجه ما می‌زیسته است. اومی‌گوید:

«چشم از خاک درت جوید فکن در دامنش

مردمان گویند نیکویی کن و فکن در آب»

سر ما زیر با فکن جان نیز

هر چه گفتیم بر زمین انداز

آنکه انداخت ز پایم چو سر زلف دراز

یا ربش در دل بیرحم وفايي انداز

کشت چشم توام بشیوه و ناز

نظری سوی کشتگان انداز

چه ضایع میکنی آب دهانت

بخاک ره بروی عاشق انداز (۵۳)

می‌توانم عرض کنم گفته‌های سطور پیش و شواهد آن

از شاعران متقدم بر حافظ و هم عصرش تقریباً اینهاست که

البته جهت تکمیل گفته شواهد دیگری نیز آورده می‌شود.

خواجه گوید:

شفایق را شرر در شقه انداز

حدایق را گهر در حقه انداز (۵۴)

رکن‌الدین دعویدار قمی شاعر همعصر حافظ می‌گوید:

در سخا آموزد از دست تو ابر

همچو دریا گوهر اندازی کند (۵۵)

در تاریخ گزیده آمده است، به نقل از امثال و حکم علامه

کبیر دهخدا:

نیکویی بر دهد به نیکو کار:

باز گردد بدی به بدکردار (۵۶)

و این مورد در همان کتاب:

بدی مکن که در این کشت زار روز جزا

بداس دهر همان بدروی که می‌کاری

شیخ محمود شبستری در گلشن راز می‌فرماید:

اگر تو دیده‌ای حق را به آغاز

در آنجا هم توانی دیدنش باز

شنیدم من که اندر ماه نیسان

صدف بالا رود از بحر عمان

ز شیب قعر بحر آید بر افراز

به روی بحر بنشیند دهن باز

بخاری مرتفع گردد ز دریا:

فرود آید به امر حق تعالی

چکد اندر دهانش قطره‌ای چند

شود بسته دهان او به يك بند (۵۷)

رود تا قعر دریا با دل بر

شود آن قطره باران یکی در

در اینجا می‌رسیم به عنصر المعالی کیکاووس

بن اسکندر و کتاب معروفش به نام قابوسنامه بنا به فرمایش

استاد زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی (۵۸)، قابوسنامه در

سال ۴۷۵ هجری نوشته شده است. نویسنده در باب ششم

کتاب با عنوان [در فزونی گهر از فزونی خرد و هنر] از نیکی

و نیکی کردن سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: [و بدان که

نیکی کن و نیکوی گوی دو برادرند که پیوندشان زمانه

نگسلند، و بر نیک کرده بشیمان مباحش که جزای نیک و بدهم

اندر این جهان به تورد. پس تا بتوانی نیکی از کس دریغ

مذار که نیکی يك روز برده (۵۹)] پس اینکه در خصوص

نیکی و سایر موارد فرزند خویش گیلانشاه را مبلغی

نصیحت و راهنمایی می‌کند به نقل حکایتی می‌پردازد که خلاصه و چکیده آن را به طوری که لطمه‌ای به حکایت وارد نشود، می‌آوریم. می‌گوید: [و چنین شومد که بدان روزگار که «متوکل» خلیفه بود. وی را بنده‌ای بود «فتح» نام. متوکل از فرزند عزیزش داشتی این فتح خواست که شنا (شنا) کردن بیاموزد. ملاحان را آوردند و او را اندر دجله شنا (شنا) می‌آموختند. یکروز تنها بی‌اوستادان اندر آب جست آب تیزهمی آمد و فتح را بگردانید همی شد تا از دیدار مردمان نابدید گشت چون لختی راه رفته بود به آب، بر کنار رود سوراخهای آب خورده بود تا به سوراخی برسد جهد کرد و دست بزد و خود را اندر آن سوراخ افکند و آنجا بنشست و گفت «تا خدای تبارک و تعالی چه خواهد» اول روز که خبر دادند متوکل را که فتح در آب جست و غرقه شد ملاحان بخواند و گفت «هر که فتح را بیاید و بیارد هزار دینارش بدهم».

ملاحان در دجله او فتانند طلب همی کردند تا سر هفت روز به اتفاق ملاحی بدین سوراخ رسید فتح را دید شاد گشت پیش متوکل آمد و گفت «یا قمش زنده» شماری (۶۰) ببردند و وی را بیآوردند.

آنگه گفت «نان و طعام آورید که وی گرسنه هفت روزه است» فتح گفت سیرم متوکل گفت «مگر از آب دجله سیری؟» فتح گفت: «نه من این هفت روزه» [گرسنه نبودم که هر روز بیست تا نان بر طبقی نهاده، بر روی آب فرود آمدی و من جهد کردم و دوسه نان بگرفتمی و زندگانی من از آن نان بود و بر هر نانی نوشته بود (نشسته) «محمد بن الحسین الاسکاف» متوکل فرمود که در شهر منادی کنید که آن مرد که نان در دجله می‌افکند کیست؟ روز دیگر مردی بیامد و گفت «منم آنکس».

متوکل گفت «به چه نشان؟» مرد گفت «بدان نشان که نام من بروی هر نانی نوشته بود» گفتند او را «این نشان درست آمد اما چندانگه است تا تو این نان را در آب می‌افکنی؟»

گفت یکسال. گفت «غرض تو از این چه بوده است؟» گفت [نشوده] بودم که نیکی کن و به رود انداز که روزی برده. به دست من نیکی دیگر نبود آنچه توانستم کردن همی کردم تا خود چه برده. [متوکل] (۶۱) «وی را بر در بغداد پنج دیه داد» (۶۲)

به طوری که در سطور قبل به آگاهی رسید، سنوات تولد مرگ و موارد مشابه را از فرهنگ اعلام استاد معین استخراج نموده‌ام. تاریخ تحریر کتاب تولد و درگذشت نویسنده قابوسنامه برای هرچه روشن‌تر شدن این نوشته لازم است. امداد رخصت قابوس و شمشگیر زیاری اقوال مختلف و اختلاف‌فاحش است و بنده نگارنده خود به این اختلاف‌های فاحش مربوط به موضوع آگاهم. معین می‌گوید، قابوس [مقتول ۴۳۳ هـ.ق] (۶۳) «و سپس در ارتباط با زمان نگارش کتاب می‌گوید [تاریخ تالیف کتاب طبق تصریح بعض نسخ ۴۷۵ هـ.ق است ولی دکتر عبدالمجید بدوی به دلایلی سال تالیف آن را میان سالهای ۴۵۷ و ۴۶۲ یادمی‌کند] (۶۴) سعید نفیسی مدت زندگی او را ۶۳ سال می‌داند و می‌نویسد: [تردید نیست که تا ۴۷۵ زیسته است زیرا که در این تاریخ کتاب را تمام کرده و چون تمام نسخه‌های موجود همین تاریخ را دارد و به رقم نوشته نشده است که تصور تحریف در آن راه یابد هیچ وجه دلیل نیست که این تاریخ را نادرست بدانیم] (۶۵) باز در مقابل، روانشاد دکتر یوسفی عقیده دارد نوشتن تاریخ با حروف مانع اشتباه و تحریف نیست الخ (۶۷) نگارنده با علاقه و احترامی که به همه دانشمندان و فضلا دارد، در این مورد متحیر است؛ قضاوت را به عهده خواننده می‌گذارد تا حدس بزند کدام به صحت نزدیک است. اما قدر مسلم قابوس در قرن پنجم به قتل رسیده. کتابش سرمشق بسیاری از نویسندگان سرایندگان و وزیران و مسئولین دیوان رسایل بعدی است. اگر قول شیخ اجل سعدی را درست فرض کنیم که «جهان دیده (گشته)

بسیار گوید دروغ» در مورد گفته و نوشته قابوس صادق باشد و صدق کند باز این مورد را باید در نظر داشت که هر افسانه‌ای ریشه در حقیقت دارد و هر قصه‌ای، واقعیتی است که زمانی اتفاق افتاده، بالیده یا ذهنیت فراگیر انسان و یا توجه به احتیاجاتش و پندارها و کمبودهایش گسترده‌ای است. افسانه را به خود گرفته است. اینست که در اکثر مواقع قبول هیچ قصه‌ای برای بشر امروزی با عقل و فهم و درک راست نمی‌آید. الفرض، قابوس پس از تعریف داستان المتوکل و غلامش فتح می‌گوید: [هنوز فرزندانگان آن مرد مانده‌اند (منظور محمدبن ابی‌طالب که حسین فرزندزادگان این مرد را دیدیم) (۶۸) به هر حال اگر این داستان را شنیده و اگر دیده، قول او را قبول کنیم به تاریخ رجوعی می‌کنیم. خلافت المتوکل علی الله خلیفه عباسی از ۲۴۷ تا ۲۳۲ بوده است و این مثل (تیکوتی کن...) که محمدبن الحسین الاسکاف بدان عمل کرده و در بغداد گفته می‌شده در اصل چه بوده؟

آیا این مثل به روزگار تازیان رایج گشته یا به وسیله ایرانیان که مسئولیت‌های مهم را در دستگاه خلافت عباسیان داشته‌اند از ایران مخصوصاً از ماورالنهر و خراسان بزرگ به دربار افسانه داستانهای هزارویکشب و شهرزاد قصه گو و هارون الرشید راه یافته و ادامه داشته تا به ایام خلافت المتوکل. یا به روزگار ساسانیان که دجله یا مداین یکی بوده گفته می‌شده است و این میزات از ایرانیان به اخلافت ارث رسیده است و مجدداً به اوطان خود بازگشته است. موضوع غریبی است. نمی‌دانم اما مراتبی را که می‌توان برشمارد، اینست که در این مثل واژه‌های، رود، دریا، نیکی و رجعت آن به فاعلش بهر طریق چه نظم و چه نثر آورده شده است. اگر این مثل تازی نباشد که قراین ضعف آن را نشان می‌دهد، احتمال زیادی می‌رود در سنوات حکومت ساسانیان و به هنگام سیطره حکومت آن دولت که در شمال همسایه اقوام وحشی و روس بود و در غرب هم مرز متصرفات رقیبش روم شرقی یا بیزانس و در شرق هندوستان و در جنوب تمامی خلیج همیشه فارس (دریای پارس) و جزایر آن تا اقیانوس هند رایج شده باشد. شاید اگر ایرانیها سیحون و جیحون و دجله و کارون و زاینده رود و سفیدرود را نمی‌داشتند و دریای پارس و دریای مازندران را نمی‌دیدند یا از دریاها بی‌بکران نگذاشته و مصر را مسخر نمی‌کردند یا تا پشت دروازه‌های روم لشکر نمی‌راندند و کاتان سوز را در سرزمین فراخته حفر نمی‌نمودند، شاید به جای رود یا دریا واژه دیگری را به کار می‌بردند. آیا موطن اصلی این مثل خراسان بزرگ است و آیا اصل این مثل به خراسان بزرگ و آمودریا و سیردریا باز می‌گردد؟ مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی در تعلیقات مفید و جامع قابوسنامه صفحه ۲۸۳ به نقل از «دانشنامه میسرگی که تاریخ تالیفش ۳۶۷ تا ۳۷۰ هـ است این بیت را شاهد آورده که بسیار بسیار حائز اهمیت بوده و با گفته ما در ارتباط است.

«شنودستم که گر نیکی به جیحون

بیسندازی بیاید زو به بیرون»  
همچنین دکتر رکن الدین همایونفرخ در تعریف رود بزرگ و شط، ذیل همان لغت در کتاب حافظ خراباتی صفحه ۱۹۴۸ می‌گوید: «شط به معنی کرانه رود و جوی و کرانه کوهان یا نصف آن است ولی در زبان فارسی شط به رودهای بزرگ و گاه بطور مجاز به «دریا» گفته می‌شود... من این مثل را از ایام زندگی خواجه شیراز تا خلافت المتوکل بالله به «قهقر» تعقیب نموده‌ام، یعنی از رحلت خواجه در سال ۷۹۲ تا اوان خلافت این خلیفه عباسی که سال ۲۳۲ هـ ق است. در نتیجه بدون در نظر گرفتن قبل و مابعد این مثل در صورتهای مختلف، مدت پانصدوشتصت سال متداول بوده است. در چند سطر پیش عرض شد که شاید این مثل از خراسان بزرگ آنروز به تمام ایران بسط داده شده و جاری و ساری گردیده است که این البته حدسی بیش نیست. حال مجدداً بازمی‌گردیم به قابوسنامه و نویسنده ادیب آن. چنانچه عرض شد اگر

قابوس و شمشیر حبی گذارده و داستان محمد بن الحسین الاسکاف را شنیده و احفاد او را دیده باشد ما سراغ اولین محل تداول را در بغداد و سال گویش این مثل را ۲۳۲ هـ ق برقرار می‌داریم در نتیجه از ابوشکور بلخی و اسدی نوسی و فخرالدین اسعد گرگانی و ناصر خسرو گرفته تا خواجه همگی این مثل می‌دانسته‌اند و می‌گفته و خوانده بوده‌اند. بنده هیچوقت از کتاب «شرح سوری برحافظ» خوشم نیامده و نخواهد آمد! شرحی است که به کار نمی‌آید. البته کار و ترجمه خانم استاد. دکتر عصمت ستارزاده بی‌عیب و مشکوک است. سوری تصریح می‌کند: «آو خوبی کن و در آب انداز. در میان عصمان این مثل هست و در ترکی هم به کار میرود» (۶۹) او (سوری) واژه عجم را به کار می‌برد. آیا همانطور که حدس زده‌ایم، این مثل از تازیان نیست و متعلق به ایرانیان است مدرکی به دست نمی‌دهد و آنجا که می‌گوید، در ترکی هم به کار می‌رود راست گفته. در شهر ما در شهرستان «درگز» در شمال استان خراسان این مثل عیناً گفته می‌شود. به این گویش ترکی: [سَنَ یاْخَشَلِیقُ اِلَهِ اَتْ دَرِیایِ بَالِیْ بِیَلْمَسُ خَالِقُ بِلِیْرَا که عیناً ترجمه‌اش همان گفته سوری بستوی است که تو خوبی کن و در آب انداز، اگر ماهی نداند خدا که می‌داند! (۷۰) در میان شارحین و مفسران غزلیات آسمانی خواجه آقای دکتر خلیل خطیب رهبر مطلبی افزون بر آوردن شاهد از شیخ اجل که تو نیکی می‌کن... الخ از دیر باز می‌گویند نیکی یورز و در آب افکن (۷۱). افزون‌تر چیزی نمی‌فرمایند. استاد گرانمایه و حافظ شناس بی‌ادعا آقای دکتر پرویز اهور نیز در کتاب دوجلدی کلک خیال انگیز چیزی نمی‌فرمایند آقای رحیم ذوالنور در کتاب در جستجوی حافظ می‌گوید: [روایت دیگری است از: تو نیکی میکن و در دجله] (۷۲) خانم فرشته سپهر در کتاب صراحی می‌ناب می‌گوید: [کاربرد در باب اینکه اگر از دست برآید احسانی باید کرد و منتظر پاداش و پاسخ نبود که پیش خداوند نیکی گم نشود] (۷۳) سپس همان شواهد ما را آورده است.

آقای سید ابوالقاسم انجوی شیرازی در بهترین دیوان حافظی که به عقیده بنده تا حال چاپ شده، همان نوشته ماقبل ما را می‌فرمایند. این غزل در جاب آقای ایرج افشاریزدی و دکتر جلالی نائینی نیامده. اگر نامی از نامبرداران حافظ شناس و حافظ پژوه و دانشمندان و فضلا در این نوشته نیامده. تا آنجایی که من کتب آنها را دیده‌ام مطلبی در این خصوص ارائه ننموده‌اند و اگر نوشته‌ای در ارتباط با موضوع بوده امکان دارد بنده ندیده باشم. آقای دکتر حسینی هروی در کتاب شرح غزلهای حافظ در تفسیر این گفته، فرموده‌اند: [این مضمون اشاره به این بیت سعدی دارد: تو نیکی کن و در دجله انداز... که از کثرت استعمال در زبان فارسی به صورت ضرب المثلی درآمده است ظاهراً نیکی کردن و در دجله انداختن در بیت سعدی نیز ناظر بر حکایتی است که در قابوسنامه آمده] (۷۵) و سپس بسیار اندک و مختصر حکایت پیشین قابوسنامه را آورده است. دانشمند حافظ شناس آقای بهالدین خرمشاهی در کتاب حافظ نامه در شرح بیت می‌آورد: [این مصراع تضمین مصراع است از کمال الدین اسماعیل «بر آب چشمش رحمت کن و مبر آبش»: که گفته‌اند نکویی کن و به آب انداز» شبیه باین تعبیر که در حکم مثل سائر است سعدی گوید: تو نیکی... کمال خجندی چشمش از خاک درت] (۷۶) دکتر همایونفرخ در حافظ خراباتی می‌نویسد [در مورد ضرب‌المثل تو نیکی میکن و در دجله انداز... که آنرا سعدی سروده و نظر بر داستانی دارد که در مورد یکی از خلفاست باید گفت حافظ در سرودن بیت نظر بر بیت کمال الدین اسماعیل خلاق المعانی اصفهانی داشته که میگوید: بر آب چشمش رحمت کن و میر آبش] (۷۷) سپس بیت فخرالدین اسعد گرگانی را آورده و پس آنگاه بیتی از ابوالفضل هروی از گویندگان مقدم آورده:

[در چشم من افکند دمی چشم و برفت

یعنی که نکویی کن و در آب انداز] (۷۸)  
تمامی آقایان که به این بیت خواجه رسیده‌اند، فرموده‌اند نظر بر بیت و شعر سعدی داشته است. در حالی که اصل این مضمون از قابوس و شمشیر است. همانطوری که قبلاً به استحضار رسید نه از سعدی البته چون سعدی و سروده‌هایش از قابوس و قابوسنامه مشهورتر است و گفته سعدی بصورت نظم این مورد پیش آمده. در صورتی که در جای جای گلستان و بوستان نشانه‌های بارزی از قابوسنامه دیده می‌شود، صلاح می‌داند در اینجا ابتدا ترکیب بند سراج الدین قمری آملی بیابرد و سپس غزل ناب حافظ را و ادامه عرایض به بعد از آن موکول نماید.

۱ - بیاز چهره گلگون می نقاب انداز

به جام چون مه نو جرم آفتاب انداز

۲ - گهی زعنبر خط عودتر در آتش نه

گهی زیسته نمک در دل کباب انداز

۳ - اگر بخواهی تا صورت پری بینی

یکی نظر سوی قاروره حباب انداز

۴ - مرا به باده فکن یک ره و نکویی کن

که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز

۵ - زبند گیسو در پای چنگ حلقه فکن

زور می به سوی دیو غم شهاب انداز

۶ - گرت بپاید تا زلف خودکنی همه پیچ

زوعده درشکن زلف خویش تاب انداز

۷ - و رازروت کند تا بهشت را بینی

نظر به بارگه مالک الرقاب انداز (۷۹)

حال غزل حافظ:

۱ - بیا و کنتمی ما در شط شراب انداز

خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز

۲ - مرا بکشتی باده درافکن ای ساقی

که گفته نکویی کن و در آب انداز

۳ - زکوی میکند برگشته‌ام زراه خطا

مرا درگزر کرم باره صواب انداز

۴ - بیارزان می گلرنگ مشکبو جامی

شرار رشک و حسد در دل گلاب انداز

۵ - اگرچه مست و خرابم تو نیز لطفی کن

نظر برین دل سرگشته خراب انداز

۶ - به نیمشب اگر آفتاب می باید

زروی دختر گلچهر رز نقاب انداز

۷ - مهل که روز وفاتم بخابک بسپارند

مرا به میکند بر در خم شراب انداز

۸ - زجور چرخ جو - نافظ بجان رهید دلت

سوی دیو سخن ناوک شهاب انداز

حافظ و سراج الدین قمری

دو سروده از دو شاعر را دیدیم و خواندیم. باید گفت خواجه حافظ تمامی گفته‌های پیشین و شواهد مندرجه قبل را خوانده و با ذهن سرشار از هنر و نازک طبعی خود این مثل و کل غزل را از شاعر متقدم بر خود یعنی سراج الدین قمری گرفته و غزلی ناب تحویل داده است. برای روشن شدن موضوع ذکر تولد و فوت دو شاعر لازم است ۱ - تولد سراج از ۵۵۰ تا ۵۶۰ هـ. ق. وفات ۶۲۵ هـ. ق. تولد خواجه ۷۱۷ هـ. ق. رحلت ۷۹۲ هـ. ق. با این حساب خواجه پس از ۹۲ سال که از درگذشت سراج الدین می‌گذشته، پای به جهان هستی نهاده. لذا با عنایت به تولد و درگذشت سراج الدین و قریحه شاعری وی که چنین سروده زیبایی را ساخته و پرداخته و مورد پسند طبع مشکل پسند خواجه و مقبول او واقع شده و این که سراج متقدم بر کمال الدین اسماعیل و سعدی است، تصریح این امر وسیله دانشمندان گرانقدر که حافظ بر گفته کمال الدین نظر داشته صحیح به نظر نمی‌رسد و توضیح حق سراج الدین است. مناسفانه سراج ناشناخته است و کمال الدین تا حدودی شناخته. کمال الدین اسماعیل در تمام دیوانش غزلی و سروده‌ای به لطافت سروده‌های سراج ندارد. این تصادفی نیست که حافظ

چندین غزل با وزن و قافیه و ردیف قمری می‌سراید این عنایت و توجه و اقبال خواهد شیراز است به سراج الدین. متأسفانه تاکنون هیچکس به این موضوع مهم توجه ننموده. مروری سطحی به دو سروده مندرجه در دستور قبیل از دو شاعر، عریض بنده را مدلل و مبرهن می‌دارد. گذشته از این، سروده‌های شعری متقدم بر لسان الغیب تراش نخورده، سبتر و اکثراً قصیده‌های بلند باطنطنه است که تقاضای صله دارد از دولتمردان وقت.

قصیده يك بار مصرف مسخره و بیخ با التزامات غریب و خنك حریف بر سر گفته کمال الدین اسماعیل است که اکثر آقایان حافظ پژه از وی به نام کسی که این داستان را به صورت مثل درآورده است، می‌باشد. کمال الدین را قصیده‌ای است در مدح نظام الملک. عنوانش در دیوان چنین است:

«بمدح صاحب الکبیر نظام الملک» که بیت آغازین آن این است:

چو بخت تیره من روشنی نهاد آغاز

ما به حضرت صدر جهان کشید نیاز تا میرسد به این ابیات:

بسم مرکب راهی نسوج بیضه مرغ

زمنل چون دم طاوس کشت وسینه باز طمع براسب رجا تنگ میکشید حزام

امل همی زد پهلوی حرص را همماز زاملا چو قناعت همی زند آروغ

زخوان جودی از پس که خورد معده از وجود خصم ترا هیچ حاصلی نبود

اگر زیوست برون آید او بسان «پیار» و چند بیت بعد برای اینکه ردیف را تکمیل کرده باشد همان بیت را گفته که بر آب چشمش... که گفته اند نکویی

کن و به آب انداز (۸۰). ملاحظه فرمودید که وقتی عرض می‌کنم التزامات خنک یعنی این. و تمام مدح چهل و شش

بیتی این شاعر طبع آزمایی است با لغاتی چون: آروغ. معده. بیضه. نسو. همماز. پیاز و غیره که می‌خواهد ردیف

حرف (ز) را با هزار دوز و کلک بهم ببافد و جعبساند و چه بی حلاوت. و دوراست از قصاید و مدایحی که حداقل اگر

هم بیکبار مصرف است، فحامت دارد و صلاحیت این قصاید بعد از گذشت چندین صدسال هنوز حفظ شده

است. با این شرح کوتاه دانستیم کمال الدین اسماعیل به سبب تنگی قافیه و ردیف ناگزیر از آوردن و اضافه نمودن

ابیاتی بر سروده سراسر گزاره و درخواست صله و دیروزگی خود بوده است. کسی که پیاز را ناچار در مدح و قصیده

خود بیآورد و مضمون سازی بکند التزام ندارد که «نکویی کن و با آب انداز» بیآورد و عجیباً که سروران دانشمند به این

امر التفاتی ننموده و این نکته باریکتر از مورامورد اغماض قرار داده اند و تاسف انگیزتر اینکه ظرافت و زیبایی

گسترده‌ی معنی درخشندگی کلمات و واج آرای بی‌بدون بدیل اشعار آسمانی حافظ را تنزل داده و با مقیاس شعر چنین

شعری مداخلتی در ترازوی ادب و فرهنگ و هنر توزین فرموده اند. آیا این ظلم نیست و آیا این تنزل دادن مقام

شامخ او نیست؟ این موارد باید روشن شود تا حقی از خواجه ضایع نگردد.

حال بنگرید هنر حافظ را با حرف (ز) او را غزلی زیباست که ردیف همان ردیف غزل مورد بحث ماست در مطلع غزل می‌فرماید:

خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز

پیشتر زانکه شود کاسه سرخاک انداز او در تمامی ابیات این غزل که نه مصرع دارد، با

آراستگی کامل و به دور از تمامی تشبیهات دور از ذهن و خنک و بی‌مزه انسان را به هزار توی اثیری و معطر رویایی می‌برد که آنها را فقط در اشعار خود او میتوان مجدداً یافت و

آن لذت سکرآورا احساس کرد مطلع این غزل مخصوصاً نیم بیت دوم حاوی نکاتی عبرت آموز است. باید عنایت داشت شاعر کاسه زر و کاسه سرآب طربناک و خاک را در حد کمال بلاغت و اعتناژ بهم آورده است. نیم مصرع دوم که در حقیقت تکمیل گفته اول است، در کتاب «شرح غزلهای حافظ» آقای دکتر هروی به نظر این بنده نگارنده ناقص و دور از ذهن و اشتباه تفسیر و شرح شده است. شارح ارجمند در این باره فرموده اند، در نیم بیت دوم (خاک

انداز) [بیلجه‌ای برای جمع کردن و دور ریختن خاک ربه در احوال بعضی صوفیان نوشته اند که در کتب انزوی خود به حدی از وسایل زندگی محروم بوده اند که از مجسمه مرده بعنوان خاک انداز استفاده می‌کردند و اینست مناسبت سر با خاک انداز] (۸۱) که این فرموده آقای دکتر هروی فکر نمی‌کنم درست باشد. به این دلیل که خواجه در اینجا از فرمودن پیشتر زانکه شود کاسه سرخاک انداز، منظورش اینست که هرآن احتمال مرگ تو می‌رود و تو از نیستی و نیست شدن و فنا مستثنی نیستی، خواهی مرد و تنت و سرت در گور و در خاک قرار خواهد گرفت. به خاک خواهی رفت و سرت را به خاک خواهند انداخت و سرت خاک انداز خواهد شد و در بیت سوم همین غزل می‌فرماید چون خاک شدم (شوم) سایه بر این خاک انداز، این خاک همان کسی است که سرش به خاک رفته یا بخاک افتاده با پوزش از جسارت..

تمامی شعرا از خرد و کلان، مداح و قصیده پرداز التزامات یا ردیف های خنکی را طبع آزمایی کرده اند که ردیف انگورو پیاز و غیره یکی از آنهاست که با مراجعه به دیوانهای شعرا می‌توان دید و پس آنگاه ارزش غزلهای آسمانی خواجه را دریافت. خلاصه کلام آنکه پیشنهاد می‌کنم استادان، فضلا و دانشمندانی که این نوشته را که به بیکار خواندنش میارزد مطالعه فرمودند از آوردن این مورد که فلان شاعر و فلان سراینده نظر باین بیت کمال الدین اسماعیل و..... و

داشته است جداً در نوشته‌های با ارزش خویش خودداری فرمایند.

از داستان فتح و المتوکل و قابوس و شمشیر و قابوسنامه یاد فرمایند، به دو دلیل:

۱- ما برای بسط فرهنگ کهن و میراث با ارزش فرهنگی این سرزمین همیشه جاوید باید از هم اکنون و از دوره ابتدایی، دانش آموزان را با فرهنگ غنی اسلامی - ایرانی خود آشنا کنیم به نحوی که طرح و موضوع داستانهای نوشته شده و سروده شده‌ای که جاذبه فراوان نیز داشته باشد به عنوان نوعی درس آموزش معارف کهن طراحی و به مورد اجرا گذاشته شود. مثلاً در ساعات درسی انشاء، املاء و از این قبیل؛ تا شاگرد بتواند از عمق مطلب آگاه گردد و پرايش کشش و جاذبه داشته باشد. و خود به دنبال پژوهش و طرح موضوع‌های مشابه برآید تا خشک و بیروح و کسل کننده نباشد.

۲- دلیل دوم مکمل دلیل اول است اگر سنگ بنا را ما از مدرسه بدانیم و به دانش آموز درست تفهیم کنیم که کشور خودت در اصل خاستگاه اکثر نوشته‌های نویسندگان خارجی است شاگرد قبول خواهد کرد. وقتی کتابهای مرجع و ماخذ را گفتیم و تحقیق کردیم و فهمیدیم، به او خواهیم گفت شاگرد عزیز تو کلیله و دمنه داری که «جرج اورل» کتاب قلمه حیوانات را از او گرفته یا دیوان شرقی و غربی «گوته» متأثر از دیوان خواجه است - یا مانده‌های زمینی «آندره ژید» نظر به تمامی شعرای ایران دارد، از معلم خویش قبول خواهد کرد و سپس جهت یافتن این تأثیر و تأثر اقدام خواهد نمود. بالندگی خواهد داشت و دیگر دریچه‌ای به غرب نخواهد گشود. چون آنچه خود دارد، دیگر از بیگانگان تمنا نخواهد کرد. در ادامه عرض می‌کنم هیچ از خودمان سوال کرده ایم، فرضاً اگر به سبک گزارشگر تلویزیون در کوی و برزن

سراج الدین	حافظ	سراج الدین	حافظ	سراج الدین	حافظ
۱- بیا ۱	۳۵- جور ۱	۱- بیا ۲	۳۵- جور ۱	۱- بیا ۱	۶۶- مهل ۱
۲- می ۲	۳۶- صواب ۱	۲- می ۱	۳۶- صواب ۱	۳- نقاب ۱	۶۷- ماه ۱
۳- نقاب ۱	۳۷- با ۲	۳- نقاب ۱	۳۷- با ۲	۴- دل ۱	۶۸- جان ۲
۴- دل ۱	۳۸- شیخ ۱	۴- دل ۲	۳۸- شیخ ۱	۵- انداز ۸	۶۹- شاب ۱
۵- انداز ۸	۳۹- ساقی ۱	۵- انداز ۱	۳۹- ساقی ۱	۶- گفته اند ۶	۷۰- خود ۱
۶- گفته اند ۶	۴۰- تو ۱	۶- گفته اند ۱	۴۰- تو ۱	۷- آب ۷	۷۱- رسید ۱
۷- آب ۷	۴۱- چه ۱	۷- آب ۱	۴۱- چه ۱	۸- آفتاب ۱	۷۲- دلت ۱
۸- آفتاب ۱	۴۲- سرگشته ۱	۸- آفتاب ۱	۴۲- سرگشته ۱	۹- دیو ۱	۷۳- وفاتم ۱
۹- دیو ۱	۴۳- ولوله ۱	۹- دیو ۱	۴۳- ولوله ۱	۱۰- ره ۱۰	۷۴- بخاک ۱
۱۰- ره ۱۰	۴۴- خم ۱	۱۰- ره ۱۰	۴۴- خم ۱	۱۱- نظر ۱۱	۷۵- رز ۱
۱۱- نظر ۱۱	۴۵- مالک الرقاب ۱	۱۱- نظر ۱۱	۴۵- مالک الرقاب ۱	۱۲- نکویی ۲	۷۶- خرابم ۱
۱۲- نکویی ۲	۴۶- کشتی ۲	۱۲- نکویی ۲	۴۶- کشتی ۲	۱۳- شهاب ۱	۷۷- نیشب ۱
۱۳- شهاب ۱	۴۷- دختر ۱	۱۳- شهاب ۱	۴۷- دختر ۱	۱۴- به ۲	۷۸- دگر ۱
۱۴- به ۲	۴۸- بر ۲	۱۴- به ۲	۴۸- بر ۲	۱۵- مرا ۱	۷۹- روی ۱
۱۵- مرا ۱	۴۹- رشک ۱	۱۵- مرا ۳	۴۹- رشک ۱	۱۶- در ۵	۸۰- پیار ۱
۱۶- در ۵	۵۰- خطا ۱	۱۶- در ۵	۵۰- خطا ۱	۱۷- ز ۶	۸۱- راه ۱
۱۷- ز ۶	۵۱- چرخ ۱	۱۷- ز ۶	۵۱- چرخ ۱	۱۸- که ۱	۸۲- کوی ۱
۱۸- که ۱	۵۲- برگشته ام ۱	۱۸- که ۲	۵۲- بارگه ۱	۱۹- باده ۱	۸۳- مست ۱
۱۹- باده ۱	۵۳- حسد ۱	۱۹- باده ۱	۵۳- کند ۱	۲۰- ۲	۸۴- حافظ ۱
۲۰- ۲	۵۴- با ۱	۲۰- ۲	۵۴- با ۱	۲۱- اگر ۱	جمع کل ۱۶۹
۲۱- اگر ۱	۵۵- برین ۱	۲۱- اگر ۱	۵۵- برین ۱	۲۲- کن ۲	کلمه و حرف در شعر حافظ
۲۲- کن ۲	۵۶- شط ۱	۲۲- کن ۲	۵۶- صورت ۱	۲۳- گلنجر ۱	
۲۳- گلنجر ۱	۵۷- میباید ۱	۲۳- گلنجر ۱	۵۷- بیاید ۱	۲۴- سوی ۲	
۲۴- سوی ۲	۵۸- کوی ۱	۲۴- سوی ۱	۵۸- پای ۱	۲۵- گلگون ۱	
۲۵- گلگون ۱	۵۹- کرم ۱	۲۵- گلگون ۱	۵۹- جرم ۱	۲۶- گرت ۱	
۲۶- گرت ۱	۶۰- بسپارند ۱	۲۶- گرت ۱	۶۰- بهشت ۱	۲۷- چون ۱	
۲۷- چون ۱	۶۱- لطفی ۱	۲۷- چون ۱	۶۱- کنی ۱	۲۸- جام ۱	
۲۸- جام ۱	۶۲- میکده ۲	۲۸- جامی ۱	۶۲- قاروره ۱	۲۹- فکن ۲	
۲۹- فکن ۲	۶۳- روز ۱	۲۹- فکن ۱	۶۳- آرزوت ۱	۳۰- عنبر ۱	
۳۰- عنبر ۱	۶۴- زان ۱	۳۰- مشکبو ۱	۶۴- زلف ۲	۳۱- آتش ۱	
۳۱- آتش ۱	۶۵- ای ۱	۳۱- شرار ۱	۶۵- پای ۱	۳۲- کباب ۱	
۳۲- کباب ۱		۳۲- خراب ۱		۳۳- شکن ۱	
۳۳- شکن ۱		۳۳- سخن ۱		۳۴- حباب ۱	
۳۴- حباب ۱		۳۴- گلآب ۱			



مخصوصاً در دبستان، مدرسه راهنمایی، دبیرستان و از دیران پرستی با این مضمون مطرح کنیم که: آیا می‌دانید این مثل «که گفته‌اند نکویی کن و درآب انداز» را رایج‌ترش: «تو نیکی میکنی و در دجله انداز» چگونگی و چطور و کی به وجود آمده؟ چند نفر جواب صحیح خواهند داد؟ مردمان کوچک و بازار که هیچ، اهل علم در مدارس و دبیرستانها شاید بیست و پنج درصدشان بتوانند پاسخی بدهند. آنهم افرادی که با ادبیات سروکار دارند و این جای بسی تأسف است که خاستگاه چنین امثالی با این زیبایی و داستانی چنین دل‌انگیزی که ریشه در سالهای خیلی قبل تر از المتوکل دارد ما ایرانیها ندانیم و نخواهیم بدانیم.

به هر تقدیر به این مورد خاتمه داده، وارد بحث غزل خواجه و ترکیب بند سراج الدین قمری می‌شویم قبل از این دو سروده را خواندیم و شباهت‌های این دو را با هم ملاحظه کردیم. کل سروده سراج از یکصد و شش حرف و کلمه تشکیل یافته است و غزل خواجه از یکصد و نوزده حرف و کلمه، یک بیت اضافه حافظ این اختلاف ده کلمه و حرفی را بوجود آورده است که در ابیات سروده شده و تطبیق آنان این کلمات و لغات و حروف عیناً به کار رفته. در همین رابطه نگاهی داریم به جدول تطبیقی سروده سراج الدین قمری آملی و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی.

حال که جدول تطبیقی حروف و کلمات دو شاعر را مرور کردیم و فهمیدیم در کلمات و حروف این سروده‌ها کلمات و حروف مشابه در گفته سراج ۴۶ و حافظ ۵۲ بار است و کلمات و حروفی که نیمه مشابهند و قریب مخرج هستند در شعر سراج ۴۱ بار و در گفته حافظ ۳۹ بار و در بقیه ۱۹ به ۲۰ است، مانده کلمات و حروف از آن بیت اضافه حضرت خواجه است.

جهت تکمیل این گفته و نوشته اول شرح ترکیب بند سراج الدین قمری آملی را تا آنجائی که بضاعت ادبی یاری کند می‌آوریم سپس به شرح غزل خواجه می‌پردازیم تا معلوم شود پس از شرح و تفسیر و تاویل چقدر همسانی دارند و پس آنگاه نظر و نتیجه قطعی را بدست خواهیم داد.

۱- بیا زچهر گلگون می نقاب انداز  
به زجام کجی من نوچرم آفتاب انداز  
نکته و تشریح: بیا از چهره زیبا و سرخ قام می نقاب بردار. و این گل آتشین را بدون پوشش بنگر. از آن شراب آتشین آشناک در این جام بلورین بریز. چون جلوه جام نیمه پر به ماه نو مانده خواهد بود و شمع هایش را بنگر که هر کدام در نور پاشی و آتش گونی آفتابی است که در جام می افتاده باشد.

۲- گهی زعنبر خط عودتر در آتش نه  
گهی زیسته نمک در دل کیاب انداز  
نکته و تشریح: گاهی از خال سپاهت که چون عنبر خوشبوست و آن زلف شبگونت که چون عود رایحه خوش و دل آویز دارد. همانطوری که آنرا در آتش می نهند تا فضا عطر آگین گردد بنه و گاهی از لبان و دهان نمکینت نمک در دلهای کیاب بریز که هم در آتش بسوزند و هم با نمک دهانت سوزش بیشتری احساس کنند.

۳- اگر بخوای تا صورت ببری بینی  
یکی نظر سوی قاروره حساب انداز  
نکته و تشریح: چنانچه می‌خواهی و مایل هستی رخسار و سیمای پری و حوری فرشته‌سار را تماشا کنی نظر و نگاهی به جام و شیشه بزرگ درخشان و قرابه بلورین که حسابی برآز نور است بینداز.

۴- مرا به باده فکن یک ره و نکویی کن  
که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز  
نکته و تشریح: ای می‌فروشی و ای ساقی مرا به یکبار و از ره نیکی و احسان در باده و می و شراب بینداز چونکه پیشینیان ما گفته‌اند احسان و نیکی کن به آب انداز. بدان

این عمل تو نیکی و تو بتو بازگشت خواهد نمود و خیر پیشت خواهد آمد.

۵- زبند گیسو در پای چنگ حلقه فکن  
ز نور می به سوی دیو غم شهاب انداز  
از تار مویت که هرکدام دامی و بند و زنجیری برای گرفتاران است، به پای و گوش چنگ هم حلقه بیفکن همانطوری که حلقه و زنجیر در پای اسیران می‌بندند و سپس از انوار و پروتو خیره کننده می به سوی دیو و شیطان غم شهاب سوزان پرتاب کن.

۶- گرت بیا بد تا زلف خود کنی همه پیچ  
ز وعده در شکن، زلف خویش تاب انداز  
نکته و تشریح: اگر لازم است که زلف خود را پیچ و تاب دهی و آرایش به موهای خودت بدهی، از عهد و وعده‌ای که با هم داشتیم بگذر و شکستن زلف خود را فراموش کن و گیسوانت را بیاف و تابدارش کن «نکته‌ای که حتماً لازمست عرض شود، شکستن گیسو و زلف و مو است که نیاز به بحثی طولانی دارد. متأسفانه این مورد گفته شده که هیچوقت به آن عنایتی نشده و دانشمندان ادب شناس بی‌تفاوت از کنار آن گذشته‌اند. لذا عهد و تعهد و شکستن موزلف را نوعی آرایش دانسته‌اند) که انشاء الله امید است روزی این مهم را در مقاله‌ای مفصل به ادب‌دوستان تقدیم نمایم»

۷- در آرزوت کند نا بهشت را بینی  
نظر به بارگاه مالک الرقاب انداز  
نکته و تشریح: و اگر آرزو و هوس داری که به بهشت و فردوس را ببینی به جام می و خم شراب نظر کن که بارگاہی است بزرگ و صاحب و مالک تمامی بیدلان و می‌خوران و یاده خوران است و میخانه که بهشت میگساران محسوب می‌شود.

حال می‌رسیم به شرح غزل حضرت خواجه. قبل از آوردن شرح، ذکر این نکته بی‌فایده نخواهد بود که آقایان دکتر رکن‌الدین همایونفرخ، دکتر حسینی هروی و دانشمند محترم بهالالدین خرشامی این غزل را شرح کرده‌اند. ولی بنده شرح همایونفرخ را بیشتر پسندیده‌ام. لذا آن را از حافظ خرابانی می‌آورم بجز بیت تخلص آن که از آقای هروی است.

۱- بیا و کشتی ما در شط شراب انداز  
خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز  
آماده باش «بیا» و کمک کن «بیا» و کشتی و زورق هستی‌ام را در دریائی (و یارود بزرگی) «شطه» از شراب بیفکن تا در آن غوطه خورد و شناور شوم و با این کار صدای فریاد و هلهله از گلوئی جوان و پیر برآورد تا همگی روحتشان زنده شود و آتش به جانشان در گیرد و به شور و نشاط بنشینند و از خمودگی برهند.

۲- مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی  
که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز  
ای ساقی مرا در میان یک کشتی بینداز که مملو از شراب «باده» باشد (و یارمرا در یک کشتی بنشان که در دریائی از شراب حرکت می‌کند) برای آنکه ضرب‌المثلی است معروف و آن اینکه بدون چشم داشت به اجر و پاداش نکویی کن و آنرا به آب بینداز و بدان که خداوند پاداش این نیکوکاری تو را در بیاپان که به آن نیاز داری باز خواهد داد.

۳- ز کوی میکند برگشته‌ام ز راه خطا  
مرا دگر ز کرم بسیار صواب انداز  
از روی اشتباه «خطا» و گناه «خطا» و سهر و نادرست از راهی که به میکند منتهی می‌شد «کوی» و میخانه در آن خیابان بود عنان بر تاقم. «برگشته‌ام» تو جوانمردی کن و بار دیگر مرا به راه راست «صواب» و درست «صواب» راهنما و هادی شو «اندازه». حال تو ای ساقی که هدایت کننده و راهنمای عاشقان و زندان هستی، مرا ببار دیگر از راه ضلال و گمراهی که رفته بودم بازگردان و به راه راستی و حقیقت و درستی که همان راه میخانه و میکند است راهنما شو.

۴- بیا از آن می‌گلرنگ مشکبو جامی  
شرار رشک و حسد در دل گلاب انداز  
برایم از آن شرابی که به مانند گل سرخ است و همچون مشک بوی عطری می‌دهد، یک جام بیاور تا از این باده عطر بیز که به من خواهی داد، حسد و غیرت گلاب را بر انگیزی که چون توبوی خوش نمی‌دهد و نمی‌تواند دماغ را معطر کند و از این راه بر تو رشک برد.

۵- اگر چه مست و خرابم تو نیز لطفی کن  
نظر بر این دل سرگشته خراب انداز  
ای ساقی اگر چه من از خود بیخودم و هوشیار نیستم و از اوضاع دل خونین دارم. «خرابم». تو هم به من عنایتی و نوجهی «لطف» بکن و نظر و چشم محبت و مرحمتت را بر این سرگشته و گم‌گشته وادی حیرت و کسی که بنای همه معتقدات و تفکراتش را ویران کرده‌اند «خراب» و اینک به صورت خراب‌های درآمدی بیفکن و او را از نوسان‌ده و بساز و عمارت کن.

۶- به نیشب اگر آفتاب می‌باید  
زروی دختر گلچهر رز نقاب انداز  
اگر تو می‌خواهی در نیمه‌های شب که تاریکی و ظلمت و سیاهی همه جا را فرا گرفته از پرتو رخشان آفتاب بهره‌ور شوی و از ظلمت و سیاهی برهی از روی چهره چون گل سرخ دختر پاکر انگور «رز» که شراب است، پرده برگزیر و او را از صراحی به قلع و جام بریز تا عریان به تماشای آن بنشینی و از تشمیع و درخشندگی این آفتاب قلع ظلمات و تیرگی‌های دلت «روح» بر طرف شود و از تاریکی و جهل و غفلت برهی.

۷- مهل که روز وفاتم بھاک بسپارند  
مرا به میکده بر در خم شراب انداز

مگذار و اجازه مده که در روز مرگم «روز واقعه» مرا به خاک بسپارند و بگذارند بلکه بجای آنکه در گورستان به خاکم سپارند و دفن کنند، جسمم را به میخانه ببر و بگو آن را در خم شراب افکنند و غرقه سازند (تا پس از مرگم در دریای شراب آرام بگیرم) (۸۱)

۸- ز جور چرخ جو حافظ بجان رسید دلت  
به سوی دیو محن ناوک شهاب انداز  
حافظ وقتی از جور و جفای روزگار، دلت به نهایت افسردگی رسید، تیری آتشین به سوی دیو غم و غصه بینداز - غم و غصه را با تیر آتشین بزنی. خلاصه مقصود بیت اینکه وقتی غم و غصه روزگار مثل دیوی به تو هجوم آورد با تیر شهاب آنرا مقهور بگردان هم چنانکه دیورا با تیر شهاب می‌زند که مراد از تیر شهاب احتمالاً آه آتشین است. (۸۲) اما در خصوص «به سوی دیو محن ناوک شهاب انداز» که خواجه فرموده‌اند و سراج نیز گفته، برگرفته از کلام الله مجید است که در سوره صافات آیات ۱۱ الی ۱۶ و در سوره حجر آیات ۱۷ و ۱۸ خداوند می‌فرماید. (سوره صافات) آیات ۸ و از هر شیطان نافرمان نگه داشتیم تا سخن ساکنان عالم بالا رانشتوند و از هر سوی رانده شوند ۱۰ تا دور گردند و برای آنهاست عذابی دایم ۱۱ مگر آن شیطان که ناگهان چیزی برآید و بسپارد و ناگهان شهابی ثاقب دنبالش کند. (۸۳) (سوره حجر) آیات ۱۷ و از هر شیطان رجیمی حفظشان کردیم ۱۸ مگر آنکه دزدانه گوش می‌داد و شهابی روشن تعقیبش کرد (۸۴) ابیات شرح شده غزل حافظ را دیدیم و خواندیم و درک کردیم اما بیت هشتم یعنی بیت تخلص، به طوریکه قبلاً هم عرض شد، آنچه آقای ادیب برومند انتخاب کرده بودند ما آوردیم که حافظانه‌تر است باید توجه داشت که بیت

«گر از تو یک سرمو کشد دل حافظ  
بگیر و در خم زلفش به پیچ تاب انداز»  
هم از خود حافظ است. حدس می‌زنم که اول بیت مقطع را چنین سروده به دلیل عرایض مستند در خصوص اینکه خواجه بدون هیچگونه تردید و بدون شک از ترکیب بند سراج الدین لذت برده و آن را پسند کرده، لذا شاهکار خود

۹- اگر چه مست و خرابم تو نیز لطفی کن  
نظر بر این دل سرگشته خراب انداز  
ای ساقی اگر چه من از خود بیخودم و هوشیار نیستم و از اوضاع دل خونین دارم. «خرابم». تو هم به من عنایتی و نوجهی «لطف» بکن و نظر و چشم محبت و مرحمتت را بر این سرگشته و گم‌گشته وادی حیرت و کسی که بنای همه معتقدات و تفکراتش را ویران کرده‌اند «خراب» و اینک به صورت خراب‌های درآمدی بیفکن و او را از نوسان‌ده و بساز و عمارت کن.



را با نظر تام و تمام به آن سروده است. در بیت ششم شعر سراج تمامی حروف و کلمات به کار گرفته توسط وی وسیله خواجه مورد استفاده قرار گرفته. از قبیل پیچ-زلف-تاب-گر (در مقابل گرت) خم (در مقابل شکن) نو (در مقابل خود و خویش) در سطور پیش از دکتر شفیعی کدکنی نقل کردیم که (پیدا است که در این فاصله ها او جز به پرداختن به همین حجم نسبتاً اندک غزلیا کاری هنری و شعری نداشته بی گمان این دیربسندهی و پرداخت غزلیا که در طول...) (یا به تعبیر دیگر می توان در شعر او آثار این دگرگونی مابنی «جمال شناسی» را از دیدگاههای مختلف بررسی کرد) حافظ اول، بیست و نهم سراج را پسندیده، آن را به کلی و بران و مجدداً بنیای رفیع و زیبا ساخته و چون ایامی چند گذشته (همانطور که دکتر شفیعی کدکنی) گفته است شعر را بازخوانی و مرور و تنقیح و جرح تعدیل نموده رای بر تعویض بیت تخلص داده. از آنجائی که خواجه حافظ قرآن است و شاعر دردها و آلام بشری و مرد سیاست و آزادگی. در این دگرگونی بیت پنجم ترکیب بند سراج را بیشتر مورد اقبال قرار داده و پسندیده و آنرا با روزگار مردم زمانه و خود نزدیکتر احساس کرده و یافته و بیتی را آورده که با استفاده از سوره مبارکه صافات و حجر در شیواترین و شورانگیزترین وجه ممکن عرضه داشته. لذا قاطعانه عرض می کنم هر دو بیت از خود حافظ است. با نظری ادیبانه و ملهم از کتاب مقدس که از شگردهای مخصوص اوست (هر چند شماری از شعرا نیز سروده هایی دارند) (که برگرفته از همین آیات مبارکه است)... اما دستمایه اولیه وی از سراج است و اینکه برخی از دانشمندان حافظ شناس این مصرع را بدل خوانده اند صحیح نیست. در این خصوص رجوع شود به حافظ دکتر خانلری. (۸۷) حال که تمامی موارد را عرض کردیم و لطافت های موزون و نهفته در غزل حافظ را که چون شبنم شفاف پراز نوری می ماند و چشمه نوش است با سروده تراش نخورده سراج الدین قمری آمیگی که لغاتی چون قاروره، جرم و کباب و مالک الرقاب در آن آورده شده و با شناختی که از بعضی لغات داریم مانند قاروره که غیر از معنی شیشه در معنای بول آدمی نیز بکار می رود و آوردنش لطفی ندارد سنجیدیم و با خواست آموزش برای هر دو گوینده، مجدداً می گوئیم بنده را ادعایی نیست. از تمامی اساتید علیر خواسته و شرمندیم این جهت حسن ختام بیتی می آوریم از حضرت حافظ که مصداق است برای او:

«کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب  
تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند»  
و بیتی که مصداق این بنده نگارنده است:  
«طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل  
ببفتد آنکه در این راه با شتاب رود»

#### یادداشتها

- (۱) جهت دریافت معنی شهید در خصوص خواجه شیراز رجوع کنید به حافظ شناسی جلد یازدهم، نوشته دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، صفحات ۱۹ الی ۱۱ و همچنین حافظ خراباتی نوشته دکتر رکن الدین همایونفرخ، پژوهش در مقدمه اصل، صفحات یکصد و چهل و سه و یکصد و چهل و چهار.
- (۲) مقدمه جامع دیوان حافظ، محمد گلندام، به نقل از حافظ سید ابوالقاسم انجوی شیرازی صفحه ۱۲۳ الی ۱۲۷.
- (۳) نام مرثی بوده از عرب، از قبیله وائل که در بلاغت به وی مثل زنده. دیوان حافظ به تصحیح علامه قزوینی صفحه ۱۱۱ نقل نام سبحان.
- (۴) رجوع کنید به کتاب گلگشت، تالیف دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات علمی، صفحات ۱۹۰ الی ۱۹۳.
- (۵) تمامی این نوشته از دیوان غزلیات حافظ به تصحیح استاد عبدالعلی ادیب برومند است، غزل ۲۷ صفحه ۸۸.
- (۶) نهج الخاص به تصحیح دکتر نصرالله پورجوادی مجله تحقیقات اسلامی شماره ۱ و ۲ - سال سوم - ۱۳۶۷ - صفحات ۹۴ الی ۱۰۸.
- (۷) همانجا
- (۸) همانجا با کمی تصرف.
- (۹) و (۱۰) همانجا
- (۱۱) قصاید سعدی صفحه ۷۱ شرکت انتشارات اقبال.
- (۱۲) کتاب موسیقی شعر. فصل «ابن کیمیا هستی» -

صفحه ۴۲۵ - تالیف دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - انتشارات آگاه.

(۱۳) رگ گلگشت - دکتر محمدامین ریاحی - انتشارات علمی - صفحه ۲۹ - چهره ممتاز حافظ.

(۱۴) غزلیات حافظ - تصحیح استاد ادیب برومند - غزل ۳۱۵ - صفحه ۶۶۴ - انتشارات پازنگ.

(۱۵) موسیقی شعر - تالیف دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - صفحات ۲۴۲ و ۲۴۵.

(۱۶) محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی - نوشته علامه سعید نفیسی - صفحه ۵۰۶ - ابیات ۳۷۴ و ۳۷۵.

(۱۷) دیوان غزلیات حافظ. ادیب برومند.

(۱۸) حافظ خراباتی - نوشته دکتر رکن الدین همایونفرخ - جلد سوم - صفحات ۲۳۴۲ الی ۲۳۴۵.

(۱۹) مآخذ قبلی - غزل شماره ۱۳۶ - ص ۳۰۶.

(۲۰) موسیقی شعر - ص ۳۳۷.

(۲۱) همان مآخذ - غ شماره ۲۴۳ و ۱۲۰.

(۲۲) قصاید خواجه حافظ شیرازی به تصحیح دکتر پرویز نائل خانلری - ص ۱۰۶۶.

(۲۳) یعنی غزلی به شفاف و زیبای و درخشندگی الماس (الماس غزل) تعبیر نگارنده است.

(۲۴) قابوسنامه - تصحیح سعید نفیسی - تملیقات ص ۲۱۵.

(۲۵) گنج بازیافته - نوشته دکتر سیدمحمد دبیر سیاقی - انتشارات اشرفی - ص ۴۰ - ۳۹ - ۵۳ - ۵۲ - ابیات ۱۵۹ - ۱۶۷.

(۲۶) به نقل از امثال و حکم دهخدا - جلد یکم - ص ۲۵۵ تا ۲۵۷.

(۲۷) امثال و حکم، مآخذ پیشین.

(۲۸) ویس و رامین قفرالدین اسعد گرگانی - چاپ چاپخانه بانک ملی - سال ۱۳۵۰ - ص ۲۳۱ - ۲۷۵ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ضمنا در بعضی از شواهد «آبیت بازی آورده شده است.

(۲۹) در بعضی شواهد «شاده آمده است.

(۳۰) دیوان حکیم فرخی سیستانی - چاپخانه وزارت اطلاعات و جهانگردی - سال ۱۳۵۰ - ص ۲۷۱.

(۳۱) تخیل اشعار ناصر خسرو - تالیف دکتر مهدی محقق - ص ۸ - چاپ دانشگاه تهران.

(۳۲) روشنایی نامه ناصر خسرو - انتشارات و کتابفروشی محمودی.

(۳۳) و (۳۴) سعادت نامه ناصر خسرو - انتشارات و کتابفروشی محمودی.

(۳۵) حدیقه الحقیقه - تصحیح مرحوم دکتر مدرس رضوی - چاپ دانشگاه تهران - ص ۹۹.

(۳۶) و (۳۷) - همانجا صفحات ۹۹ و ۱۴۵.

(۳۸) دیوان کامل نظامی گنجوی با مقدمه مبین قر - انتشارات زرین - ص ۴۴۸ و ۶۵۵.

(۳۹) به نقل از لغت نامه دهخدا - ص ۱۰۱۵ و ۱۰۲۸ - جلد ۴۸.

(۴۰) خسرونامه عطار - به تصحیح احمد سهیلی خوانساری - صفحات ۴۱ و ۴۳ - ۱۴۹ - ۲۳۷.

(۴۱) اسرارنامه عطار - تصحیح دکتر سیدصادق گوهرین - ص ۱۲۷.

(۴۲) در اصل همان میگوین است! شاید میگوین ذیل بیفکن از:

(۴۳) الهی نامه عطار - تصحیح هلموت ریتر - ص ۱۵۱ - ۲۰۸ - ۳۱۶.

(۴۴) دیوان اوحالدین کرمانی - به تصحیح دکتر ابومحبوب - ص ۲۶۱.

(۴۵) دیوان کمال الدین اسمعیل - تصحیح دکتر بحرالعلومی - ص ۷۶.

(۴۶) کلیات سعدی، انتشارات جاویدان، ص ۲۴۹ و ۲۵۰ - در عدل و تدبیر و رای صاحبیه ص ۸۵۲.

(۴۷) همان مآخذ، ص ۸۷۲ و ۸۷۳ - مثنویات.

(۴۸) همان ص ۹۱۴ - مفردات.

(۴۹) به نقل از لغت نامه - ص ۱۰۳۵ - جلد ۴۸.

(۵۰) دیوان ابن بیین - باهتمام حسینی باستانی راد - قطعات ص ۴۶۷ و ۴۹۴.

(۵۱) دیوان عمادالدین فقیه کرمانی - تصحیح دکتر رکن الدین همایونفرخ - انتشارات ابن سینا - ص ۳۳۲ و ۳۶۷.

(۵۲) دیوان سلمان ساوجی - باهتمام منصور مشفق - ص ۵۳۵ - تصاید.

(۵۳) دیوان کمال خجندی - باهتمام شیدفر - ص ۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۴.

(۵۴) گل و نوروز - باهتمام کمال عینی - ص ۷۲.

(۵۵) دیوان رکن الدین دعویدار قمی - به تصحیح علی محدث - ص ۱۸۹.

(۵۶) امثال و حکم و ۴۵۶ و ۴۰۸.

(۵۷) گلشن راز - باهتمام دکتر صمد موحد - ص ۸۴ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۷ -

(۵۸) گزیده قابوسنامه - به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی - مقدمه کتاب.

(۵۹) گزیده قابوسنامه - به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی - ص ۳۲ و ۳۳ - نوشته داخل قلاب از همان کتاب است.

(۶۰) سعید نفیسی - قابوسنامه (زورقی باورند و فتح را ببردند).

(۶۱) گزیده قابوسنامه - به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی - ص ۳۳ و ۳۴ و ۳۵.

(۶۲) از نگارنده است.

(۶۳) همانجا

(۶۴) فرهنگ مبین - اعلام جلد ۲ - ص ۱۴۱۲ - ذیل قابوس.

(۶۵) همانجا

(۶۶) قابوس نامه به تصحیح علامه سعید نفیسی - ص ۳۱ و ۳۱۷.

(۶۷) قابوس نامه دکتر یوسفی مقدمه مصحح ص ۱۷.

(۶۸) همان کتاب ص ۳۵.

(۶۹) شرح سودی بر حافظ - جلد سوم - غزل ۲۹۹ - ص ۵۶۱ - ترجمه دکتر عصمت ستارزاده.

(۷۰) همانجا

(۷۱) دیوان حافظ به کوشش دکتر خطیب رهبر - ص ۳۵۶ - انتشارات صفی علیشاه.

(۷۲) در جستجوی حافظ - رحیم ذوالنور - جلد اول - ص ۵۹۰.

(۷۳) صراحی می ناب - قرشته سپهر - ص ۱۴۲.

(۷۴) دیوان حافظ به تصحیح انجوی شیرازی - ص ۱۳۵ - ذیل که گفته اند...

(۷۵) شرح غزلیات حافظ - دکتر حسینی هروی - جلد دوم - صفحه ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶.

(۷۶) حافظ نامه - بهالالدین خرمنشاهی - بخش ۲ - ص ۸۳۶.

(۷۷) حافظ خراباتی - رکن الدین همایونفرخ - جلد ۳ - ص ۱۹۵۰.

(۷۸) همانجا

(۷۹) دیوان سراج الدین قمری آملی - به تصحیح دکتر بدالله شکر - صفحه ۴۷.

(۸۰) دیوان کمال الدین اسماعیل - به تصحیح دکتر حسین بحرالعلومی - ص ۷۴ و ۷۶.

(۸۱) شرح غزلیات حافظ - دکتر هروی - جلد ۲ ص ۱۰۸۹.

(۸۲) برومند بیارزان و این درستتر است.

(۸۳) حافظ خراباتی - دکتر رکن الدین همایونفرخ - جلد ۳ - ص ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۲.

(۸۴) شرح غزلیات حافظ - دکتر هروی - جلد ۲ ص ۱۰۸۷ - ۱۰۸۸.

(۸۵) و (۸۶) کلام الله مجید - ترجمه عبدالحمید آیتی - ص ۲۴۴ و ۴۴۷ - انتشارات سروش - سال ۱۳۶۷.

(۸۷) دیوان حافظ: دکتر خانلری - ص ۵۳۱.

